

## Political Economy of Foreign Policy of Oil-Based Governments (with Emphasis on Robert Cox Theory)

Behrouz Asadi\*  
Hosein Pourahmadi\*\*

### Abstract

Considering the evolution of the global political economy system, the concise understanding of the category Foreign policy of countries with oil-based economic systems is an important axis of the dual system. Despite numerous studies that have been conducted to understand the formation of foreign policy in these countries, it is very difficult to explain the foreign policy of these countries due to the multitude of effective factors. But it seems that Cox's views provide us with a suitable platform for understanding how foreign policy is formed in these countries. The present study raises the key question of what effect does the oil-based production system have on the foreign policy of oil-based governments? According to Cox's opinions, it seems that the structure of oil-based production has a basic effect on the formation of foreign policy in these countries by establishing social relations of production and government configuration; In other words, the action of foreign policy in these countries is in the continuation of social relations of production and in order to reproduce the monopoly of oil exploitation. In this way, the purpose of this study is to investigate and understand the relationship between the oil-based production system and foreign policy. The findings of this study, emphasizing Cox's opinions and the fundamental exploratory method, show that the interests and tendencies of the dominant classes and social forces in the oil-based social relations have a basic effect on the action of foreign policy in countries with an oil-based economic system.

**Keywords:** Political Economy, Foreign Policy, Social Relations of Production, Oil-Based Economic System, Oil-Based Government.

**Article Type:** Research Article.

**Citation:** Asadi, Behrouz & Pourahmadi, Hosein (2022). Political Economy of Foreign Policy of Oil-Based Governments (with Emphasis on Robert Cox Theory), *International Political Economy Studies*, 5 (1), 1-40.

\* Ph.D Candidate in International Relations, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

\*\* Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author), h-pourahmadi@sbu.ac.ir

*International Political Economy Studies*, 2022, Vol. 5, Issue 1, pp. 1-40.



Copyright © The Authors  
Publisher: Razi University.

## اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر نظریه رابرت کاکس)<sup>۱</sup>

بهروز اسعدی\*

حسین پوراحمدی\*\*

### چکیده

با توجه به روند تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی، درک صحیح از مقوله سیاست خارجی کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور اهمیت دوچندان دارد. با وجود پژوهش‌های بسیاری که در پی شناخت چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی در این کشورها انجام شده است، تبیین سیاست خارجی این کشورها با توجه به فراوانی عوامل اثرگذار، بسیار دشوار است؛ اما به نظر می‌رسد نظرات کاکس بستر مناسبی را برای فهم و درک چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی در این کشورها ارائه می‌دهد. نوشتار پیش رو این پرسش کلیدی را مطرح می‌کند که نظام تولیدی نفت‌محور چه تأثیری بر سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور دارد؟ بر مبنای آراء کاکس به نظر می‌رسد ساختار تولید نفت‌محور با ایجاد روابط اجتماعی تولید و پیکربندی دولت، بر شکل‌گیری سیاست خارجی در این کشورها تأثیری اساسی دارد؛ به عبارت دیگر کنش سیاست خارجی در این کشورها در ادامه روابط اجتماعی تولید و در راستای بازتولید انحصار بهره‌مندی از نفت قرار دارد. از این رهگذر هدف پژوهش حاضر بررسی و فهم چگونگی رابطه نظام تولیدی نفت‌محور و سیاست خارجی است. یافته‌های نوشتار با تأکید بر نظرات کاکس و روش بنیادی اکتشافی، نشان می‌دهد که منافع و تمایلات طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط در روابط اجتماعی تولید نفت‌محور، تأثیر اساسی بر کنش سیاست خارجی در کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور دارد.

**کلیدواژه‌ها:** اقتصاد سیاسی، سیاست خارجی، روابط اجتماعی تولید، نظام اقتصادی نفت‌محور، دولت نفت‌محور.

**نوع مقاله:** پژوهشی.

۱. نوشتار پیش رو مستخرج از رساله دکتری با نام اقتصاد سیاسی سیاست خارجی ج.ا. ایران، با راهنمایی دکتر پوراحمدی و مشاوره دکتر تاجیک و دکتر اطاعت است.

\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و سیاست، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

\*\* استاد رشته روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و سیاست، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده

مسئول)، h-pourahmadi@sbu.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۴۰۱، دوره پنجم، شماره اول، ۱-۴۰.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۷

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



## مقدمه

فرایند جهانی‌شدن و تغییر دستور کار سیاست جهانی به سمت موضوعات اقتصادی و فرهنگی، تحولات بنیادینی در نیروها و مؤلفه‌های تعیین‌کننده در معادلات میان کشورها ایجاد کرده است. این تحولات وابستگی متقابل میان سطوح داخلی و خارجی را در ابعاد فروملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، گسترش داده و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن‌ها را شدت بخشیده است. در چنین فضایی از عرصه جهانی، تبیین و تحلیل سیاست خارجی، به دلیل پیچیدگی ناشی از فراوانی عوامل، بسیار دشوار شده است. سیاست خارجی به‌عنوان کارآمدترین شیوه در راستای هدایت منافع ملی در عرصه بین‌المللی و همچنین هماهنگی نظام داخلی با نظام بین‌المللی، به‌طور فزاینده‌ای از فضای اجتماعی و اقتصادی داخلی متأثر است. از این رو، براساس رویکرد اقتصاد سیاسی، ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت سیاسی و عناصر عرصه اقتصادی ملی از یک‌سو و کارکرد و ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی از سوی دیگر، عوامل مؤثر بر دیپلماسی و سیاست خارجی بازیگران هستند (پوراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵۴-۱۰۵۵).

در همین زمینه، در روند تحولات جهانی و با تعمیق روزافزون رابطه متقابل میان نظام اقتصادی و سیاست خارجی، تأثیر ساختار اقتصادی بر عرصه سیاست خارجی غیر قابل انکار شده است. این تأثیر و تأثر متقابل باعث شده سیاست‌گذاران دستگاه دیپلماسی بیش از هرچیز درصدد تطابق کنش سیاست خارجی با سیاست‌ها و اهداف نظام اقتصادی باشند. در همین راستا، سیاست خارجی در کشورهای تولیدکننده نفت نیز تا حد زیادی تحت تأثیر سیاست داخلی و فضای اقتصادی - اجتماعی قرار دارد. در این شرایط نیروهای اقتصادی داخلی (که از ساختار تولید نفت محور متأثر هستند)، به‌اندازه بازیگران قدرتمند نظام اقتصاد جهانی؛ بر ماهیت و سمت و سوی دیپلماسی این کشورها اثر می‌گذارند. در این کشورها نفت و منابع حاصل از فروش آن، عاملی تأثیرگذار بر نظام اقتصادی است که ضمن تأثر از معادلات ساختار نظام اقتصاد جهانی، بر تمامی شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی تأثیرگذار است.

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۳

به نظر می‌رسد در مطالعات حول شکل‌گیری سیاست خارجی، همچنان رابطه میان ساختار اقتصادی و سیاست خارجی جایگاه خود را نیافته است. پژوهش‌های یادشده گرچه این دو مقوله را متعامل قلمداد می‌کنند، اما به‌رحال آن‌ها را به‌عنوان حوزه‌هایی مجزاً فرض می‌کنند که تأثیرات گسترده‌ای بر یکدیگر دارند. در مطالعه سیاست خارجی کشورهای نفت‌محور، به‌طور کلی نفت پدیده‌ای جدا از نظام اقتصادی محاسبه شده که بیشترین تأثیر را بر ساختار اقتصادی و سیاست خارجی دارد. با توجه به اینکه این پژوهش‌ها درصدد درک رابطه نفت و سیاست خارجی به‌مثابه مقوله‌هایی مجزاً از یکدیگر بوده‌اند، اغلب به بررسی تأثیرات متقابل قیمت نفت و سیاست خارجی بر یکدیگر پرداخته‌اند. آنچه از نظر نویسندگان نوشتار پیش رو در این مطالعات مورد غفلت واقع شده، مطالعه نفت در قالب ساختار تولید و به‌عبارت دیگر مطالعه ساختار تولید نفت‌محور و تأثیر آن بر کنش سیاست خارجی بوده است. بر این مبنا، به‌منظور شناخت سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور، ضروری است با بررسی نظام اقتصادی نفت‌محور، چگونگی رابطه این نظام اقتصادی را با ساختار دولت و سیاست خارجی تبیین کنیم.

نوشتار حاضر ضمن مفروض‌انگاشتن اهمیت فوق‌العاده نظام اقتصادی در شکل‌دهی به دیپلماسی این کشورها، در پاسخ به این پرسش که نظام تولید نفت‌محور چه تأثیری بر سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور دارد؟ استدلال می‌کند که ساختار اقتصادی نفت‌محور با ایجاد روابط اجتماعی تولید و پیکربندی دولت، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری کنش سیاست خارجی در این کشورها دارد؛ بنابراین در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور از نظام تولیدی نفت‌محور متأثر است و در امتداد روابط اجتماعی تولید قرار دارد. پرسش مبتنی بر چگونگی رابطه میان نظام تولیدی نفت‌محور و سیاست خارجی، به پژوهشی بنیادی اکتشافی شکل می‌دهد. بر این مبنا در جستار پیش رو و در تلاش برای پاسخ به پرسش پژوهش از نظرات رابرت کاکس استفاده خواهد شد، زیرا می‌تواند میان ساختار اقتصادی نفت‌محور و سیاست خارجی پل بزند. از نظر نویسندگان، نظریه کاکس به‌خوبی چنین پیوندی را ترسیم نموده و به ما برای فهم

چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی این کشورها کمک خواهد کرد؛ بنابراین هدف پژوهش حاضر شناخت سازوکار تأثیر نظام تولیدی نفت‌محور بر سیاست خارجی است. در این چارچوب نوشتار پیش رو ضمن بررسی و تشریح نظریه کاکس، با توجه به تفاوت مدل‌های اقتصادی بررسی شده به وسیله کاکس با نظام اقتصادی در این کشورها نظریه نظام تولید آسیایی را (به‌عنوان یک الگوی نظری کمکی) بررسی خواهد کرد؛ سپس به تبیین حالت روابط اجتماعی تولید نفت‌محور و نیز پیکربندی دولت نفت‌محور خواهد پرداخت. سرانجام شکل‌گیری سیاست خارجی در کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور بررسی و تبیین می‌شود. در همین راستا، تلاش خواهد شد در انتهای پژوهش، الگویی کلی درباره رابطه نظام تولیدی نفت‌محور و سیاست خارجی ارائه شود.

### پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر پژوهش‌های متعددی به بررسی کشورهای تولیدکننده نفت، با‌عنوان دولت رانتیر پرداخته‌اند. اندک مطالعاتی که در این زمینه رابطه میان نفت و سیاست خارجی را بررسی کرده، اغلب مسئله سیاست خارجی نفتی را مد نظر قرار داده و تأثیر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی را در این کشورها بر تولید و قیمت نفت یا برعکس بررسی کرده‌اند. در این میان بررسی تأثیر ساختار تولید نفت‌محور بر سیاست خارجی مغفول مانده است. از بین پژوهش‌های انجام‌شده در ارتباط با این مسئله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

زوارزاده و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «جهت‌گیری‌های کلان در سیاست خارجی دولت‌های رانتیر در ایران»، سیاست خارجی ایران را از منظر الگوی دولت رانتیر بررسی کرده‌اند. در این مقاله گرچه الگوی اصلی دولت رانتیر است؛ اما در مورد جهت‌گیری‌ها از الگوهای مرسوم در روابط بین‌الملل استفاده شده است.

سیمبر و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «سیاست خارجی دولت موقت؛ تحلیلی از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی»، به تأثیر نیروهای اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری سیاست خارجی پس از پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. نویسندگان گرچه ساختار اقتصادی

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهرروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۵

نفت‌محور را بررسی نکرده‌اند، ولی تحلیلی مبسوط از ساختار سیاسی و نیروهای اقتصادی ارائه داده‌اند.

فیضی (۱۳۸۹) در مقاله «تعامل نفت و سیاست خارجی در ج.ا: رهیافت تنش‌زدایی»، از جنبه‌های دیگر به رابطه این دو متغیر پرداخته است. از نظر ایشان رفتارهای خارجی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی نقش بسزایی در افزایش قیمت نفت و افزایش صادرات نفت دارند. نویسندگان تنها دوره اصلاحات را بررسی کرده و معتقد است که سیاست تنش‌زدایی در این دوران موجب بالارفتن قیمت نفت و افزایش صادرات ایران شده است.

ساعی و پیام (۱۳۹۱) در مقاله «تأثیر درآمد نفت بر جهت‌گیری سیاست خارجی دولت نهم»، به‌طور مبسوطی به تأثیر درآمدهای نفتی بر شکل‌گیری سیاست خارجی دولت نهم پرداخته‌اند. نویسندگان در بخشی از پژوهش خود از نظریه لوزی پتروپلیتیک توماس فریدمن استفاده کرده‌اند و رفتارهای تهاجمی دولت نهم را ناشی از افزایش سرسام‌آور درآمدهای نفتی می‌دانند.

میرترابی (۱۳۹۱) در مقاله «هفت قاعده سیاست خارجی، براساس الگوی تعاملی ساختار - کارگزار» محدودیت‌ها و مقدمات را در سیاست خارجی کشورهای تولیدکننده نفت بررسی کرده است. ایشان، هفت قاعده سیاست خارجی نفتی را شناسایی کرده که شماری از آن‌ها ناشی از تأثیر ساختاری بازار نفت است و شماری دیگر در تأثیر نفت بر کارگزار یا دولت نفتی ریشه دارد.

در ارتباط با منابع لاتین، مقاله یا کتاب‌هایی که به‌طور مستقیم به این امر بپردازند بسیار ناپذیر است. شاید بتوان مهم‌ترین اثری را که در این رابطه در زبان لاتین نگاشته شده است، اثر توماس فریدمن دانست. فریدمن (Friedman, 2009) در اثر خود فرضیه‌ای را ارائه می‌دهد که هرگاه درآمدهای نفتی در کشورهای تولیدکننده نفت افزایش می‌یابد، به همان اندازه از انعطاف‌پذیری در سیاست خارجی این کشورها کم می‌شود، یا به عبارت دیگر صلح و درآمد نفتی، رابطه منفی مستقیم با یکدیگر دارند.

همان‌طور که در متون مورد بررسی مشخص شد، تاکنون هیچ اثری به‌طور خاص تأثیر

نظام تولیدی نفت‌محور را بر سیاست خارجی کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور بررسی نکرده است؛ از سوی دیگر، استفاده از رویکرد رابرت کاکس در هیچ پژوهشی استفاده قرار نشده؛ بنابراین ضرورت چنین پژوهشی بسیار محسوس است.

### رهیافت نظری: رویکرد کاکس

رویکرد انتقادی کاکس توجه ما را از نظام سیاسی اقتدارگریز، به سازمان اقتصاد سیاسی جهان و شکل‌های سلطه و هژمونی موجود در آن معطوف می‌سازد. براساس استدلال کاکس، تولید یک اولویت منطقی مسلم در راستای فراهم کردن اساس مادی برای هرگونه شکل دولت دارد. او تفسیری کاملاً مادی‌گرایانه از سرشت سیاست جهان به دست می‌دهد؛ ولی از بازگشت به دیدگاه تقلیل‌گرایانه بن‌نگره تولید دفاع نمی‌کند؛ البته تولید را در شکل دادن به جامعه، پرنفوذتر از دولت و ساختار نظم جهانی نمی‌داند. از نگاه کاکس، هریک از این سطوح به‌طور مداوم و دورانی (circular) بر سطوح دیگر تأثیر می‌گذارند (Cox, 1986: 225).

از این‌رو، بر نقش محوری دولت تأکید می‌نماید. دولت‌ها شرایطی را خلق می‌کنند که حالت خاصی از روابط اجتماعی تولید بر روی دیگر حالت‌های موجود غلبه پیدا می‌کند و به‌صورت عمده‌ی یا سهوی روابط سلطه - تحت سلطه (dominant and subordinate) و ساختار انباشت (structure of accumulation) را می‌سازد؛ بنابراین او نه تنها به تعیین‌کنندگی اقتصاد معتقد نیست، بلکه بر استقلال دولت نیز تأکید دارد. هرچند بر این باور است که اعمال آن به‌وسیله عناصر و عوامل داخلی و خارجی محدود می‌شود (Leysens, 2008: 47)؛ بنابراین تولید نه تنها از راه روابط قدرت اتفاق می‌افتد، بلکه در ادامه و در راستای بازتولید خود منابعی را ایجاد می‌کند که می‌تواند به اشکال دیگر قدرت تبدیل شود.

در رویکرد کاکس تولید به‌عنوان یک فرایند (process) پنداشته می‌شود و عملکرد آن باید به‌مثابه فرایند پیچیده اجتماعی درک شود (Zafirovski, 2002: 148). تولید به‌منزله یک پدیده اجتماعی موجود و عمل‌کننده داخل محیط جامعه و نه فقط به‌عنوان فرایند بازار، تلقی می‌شود. در نتیجه، تولید نه تنها به کار (فعالیت‌های اقتصادی) در جامعه اشاره می‌کند، بلکه

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهرروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۷

شامل ایده‌ها، نهادها و مناسبت‌های اجتماعی است که چارچوبی را شکل می‌دهند که تولید مادی داخل آن اتفاق می‌افتد (Leysens, 2008: 47).

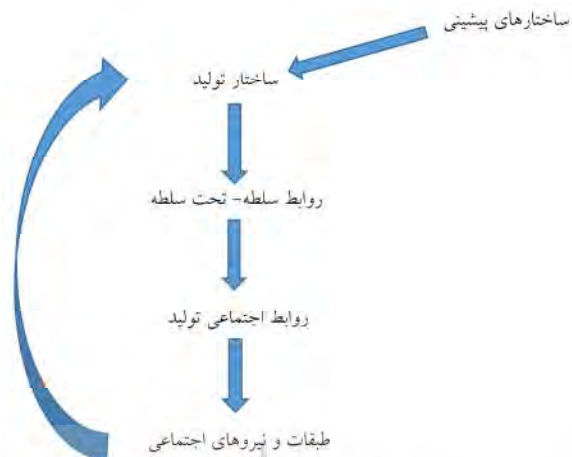
کاکس برای توضیح روابط تولید از مفهوم کلی کار آغاز می‌کند. روابط تولید، روابط اجتماعی‌ای هستند که مسیرهای انجام کار را هدایت می‌کنند؛ به بیان دیگر، روابط تولید همه انواع کار را سامان‌دهی می‌کنند؛ بنابراین همه انواع متفاوت انسان‌ها داخل الگوی قابل تشخیصی از روابط تولید عمل می‌کنند (Cox, 1987: 13). براساس استدلال کاکس، ساختار تولید، روابط اجتماعی تولیدی (social relation of production) را ایجاد می‌کند. این روابط، به‌نوبه خود طبقات، جامعه مدنی و دولت را شکل می‌دهد. در همین چارچوب، روابط اجتماعی تولید در سه مسیر تحلیلی متمایز تحقق می‌یابند: اول، زمینه اجتماعی تولید که تعیین می‌کند «چه چیزهایی» و «چگونه» تولید شوند. اولی اولویت‌های یک جامعه را بیان می‌کند؛ دومی نیز روش غالبی که تولید را سازمان‌دهی می‌کند، نشان می‌دهد؛ بنابراین، اولین جنبه از روابط اجتماعی تولید، ساختار قدرت اجتماعی است؛ جنبه دوم شامل تقسیم‌کار و روابط اقتداری داخل فرایند تولید می‌شود. نقش‌های مکمل به‌واسطه ساختار اقتداری که فرایند تولید را هدایت می‌کند، به یکدیگر پیوند خورده‌اند؛ جنبه سوم، توزیع پاداش‌های تولید است که در بخشی به‌وسیله ساختار قدرت اجتماعی و در بخشی توسط مبارزه قدرت داخل فرایند تولید تعیین می‌شود؛ البته هر دو عامل به مبارزه قدرت تقلیل‌پذیر هستند. سه جنبه تحلیلی اشاره‌شده، به‌طور دیالکتیکی در یک کل تاریخی واحد به‌هم مرتبط هستند: روابط اجتماعی تولید (Cox, 1987: 11-13).

ماهیت سه‌گانه روابط تولید گفته‌شده، به برخی از عناصری که وجوه افتراق و تمایز روابط اجتماعی تولید را ممکن می‌سازند، اشاره دارد. این عناصر که وجه آبجکتیو هر حالت را مشخص می‌کنند، با یک زمینه بین‌ذاتی (intersubjective) هماهنگ هستند. نهادهای خاص نیز باعث تجسم و ثبات‌دادن این هماهنگی میان جنبه‌های آبجکتیو (objective) و سابجکتیو (subjective) هر حالت می‌شوند. تناسب میان این جنبه‌های عینی، ذهنی و نهادی، حالت روابط اجتماعی تولید را تعریف و ترسیم می‌کند.



روابط اجتماعی تولید پایه‌ای برای ساختار طبقاتی ایجاد می‌کند. به دیگر سخن، طبقات متأثر از ساختار تولید و حالت مسلط روابط اجتماعی تولید سامان می‌یابند؛ البته سازمان تولید تنها پتانسیل طبقات را ایجاد می‌کند، زیرا عوامل متعددی در شکل‌گیری طبقات دخیل هستند. از این رو طبقات نه تنها مقوله‌ای صرفاً اقتصادی نیستند؛ بلکه تنها زمانی وجود خواهند داشت که بر پایه ادراک مشترک از مسائل و تمایل به اقدام مشترک در پرداختن به مسائل سازمان یابند. به طور کلی کاکس طبقات را نه ایستا و آبجکتیو، بلکه سیال و سابجکتیو تعریف می‌کرد (Budd, 2017: 21)؛ بنابراین به نظر می‌رسد اگرچه وجه عینی در شکل‌گیری طبقات وجود دارد، اما وجه ذهنی مهم‌تر است. در همین چارچوب ماهیت دولت با ساختار طبقاتی که دولت روی آن قرار دارد تعیین می‌شود؛ بنابراین ساختار تولید با ایجاد روابط اجتماعی تولیدی، ضمن ایجاد طبقات، برخی از آن‌ها را به نیروهای مسلط تبدیل می‌کند.

با توجه به اهمیت بازتولید ساختار تولید در تثبیت و بازتولید این طبقات، آن‌ها می‌کوشند تا با ایجاد اصول کلی، وظایف و محدودیت‌های دولت را تعیین نمایند؛ البته این به معنای دولت به عنوان ابزاری در دست طبقه مسلط نیست، بلکه به معنای ایجاد چارچوب رفتاری، هویت و دانش بخشی از کارگزاران دولت است. از این رو این طبقات تلاش می‌کنند تا با تنظیم و هدایت کنش‌های دولت، ضمن بازتولید نظام اقتصادی، منافع خود را تأمین نمایند. با توجه به اهمیت ساختار تولید در موقعیت این طبقات از یک سو و تأثیر این طبقات بر دولت و کنش‌های آن از دیگر سو، می‌توان گفت نظام اقتصادی بر کنش‌های دولت منشأ اثر است. در این میان، سیاست خارجی یکی از کنش‌های اساسی دولت است. طبقات مسلط متأثر از الزامات و نیازهای ساختار تولید و مطابق با منافع خود، کنش سیاست خارجی را تنظیم و هدایت می‌کنند؛ برای مثال، تبدیل سیاست خارجی مرکانتیلیستی به تجارت آزاد متأثر از منافع پیشگامان سرمایه‌داری بود. این سیاست تبلور هماهنگی سیاست‌گذاری‌های کلان انگلستان و حمایت از تجارت آزاد در قالب دکترین لسه‌فر و مخالفت با نظام توازن قوا و حمایت از سیاست خارجی کم‌هزینه براساس خلع سلاح و تجارت آزاد بود.



شکل ۱.

برای کاکس، طبقات و نیروهای اجتماعی حاصل از روابط اجتماعی تولید، پایه‌های اجتماعی اساسی را برای پیکربندی (configurations) دولت‌ها فراهم می‌کنند. هر دولتی از لحاظ تاریخی در محدوده سیاسی و اجتماعی خاصی شکل گرفته که ویژگی‌ها و حالت‌های عملیاتی خاصی را بر آن تحمیل می‌کند. براساس استدلال کاکس، مدل‌های روابط اجتماعی جدید، با اعمال قدرت دولت ایجاد می‌شوند. دولت‌ها همچنین انتخاب جوامع در رابطه با چگونگی توسعه‌شان را می‌سازند. رفتار دولت در این مسائل، به‌نوبه خود، مشروط به شیوه‌ای است که نظم جهانی بر دولت تحمیل می‌کند؛ بنابراین هر کوششی برای توضیح تغییرات روابط تولید باید به دولت‌ها و نظم جهانی اشاره کند (Budd, 2017: 44).

از نظر کاکس دولت فقط یکی از نیروهایی است که به نظم جهانی فعلی شکل می‌دهند. او استدلال می‌کند که فهم جامع نظم فعلی و خصوصیات ساختاری آن باید تعامل میان نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظم‌های جهانی مد نظر قرار گیرند. براساس رویکرد او، دولت نقش میانجی اما مستقلی میان نیروهای اجتماعی که تولید به آن‌ها شکل می‌دهد و نظم جهانی که صورت‌بندی خاصی از قدرت را در خود جای می‌دهد ایفا می‌کند (برچیل و دیویتاک، ۱۳۹۳: ۲۲۱-۲۲۳). از این‌رو، ارتباط عملی میان تلاش دولت برای سازمان‌دهی

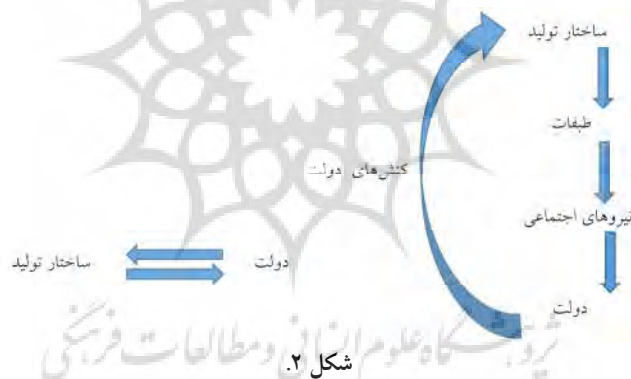
جامعه خود و تلاش آن برای حفظ خویش و پیگیری اهداف خود در سیستم بین دولتی وجود دارد؛ بنابراین اگرچه دولت‌ها از پایین (نیروهای اجتماعی) و بالا (نظم جهانی) محدود شده‌اند، اما با استقلال خاصی عمل می‌کنند.

به طور کلی، بر مبنای نظرات کاکس، نظام تولیدی در هر جامعه‌ای منجر به روابط اجتماعی تولید خاصی می‌شود. روابط اجتماعی تولید ضمن ایجاد روابط سلطه-تحت سلطه، به طبقات و نیروهای اجتماعی شکل می‌دهد که محصول آن پیکربندی دولت است. طبقات مسلط متأثر از الزامات ساختار تولید و همچنین منافع خود، کنش‌های دولت را تنظیم و هدایت می‌نمایند؛ بنابراین دولت که خود محصول روابط اجتماعی تولید و متأثر از نیروهای اجتماعی مسلط است، به طور مداوم در راستای بازتولید نظام تولید و روابط اجتماعی تولید کنش‌های مختلفی را انجام می‌دهد.

به دیگر سخن، طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط که در پیکربندی دولت نقش اساسی را ایفا می‌نمایند و از طرف دیگر برآمده از روابط اجتماعی تولیدی هستند، کنش‌های دولت را به گونه‌ای تنظیم و هدایت می‌کنند که به بازتولید موقعیت خود و بنابراین بازتولید روابط اجتماعی تولید منجر شود. در این میان با توجه به رابطه متعامل و دورانی نظام تولیدی، دولت و نظم جهانی با یکدیگر در آراء کاکس، به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین کنش‌های دولت، کنش سیاست خارجی است. لازم به ذکر است که کاکس در آثار خود به طور مستقیم از کنش سیاست خارجی سخن نمی‌گوید و تنها به رابطه دورانی سه ضلع روابط اجتماعی تولید، پیکربندی دولت و نظم جهانی می‌پردازد. در همین راستا و در اقدامی نوآورانه، در نوشتار پیش رو تلاش خواهد شد تا براساس الگوی کاکس، تأثیر روابط اجتماعی تولید به عنوان متغیر مستقل بر کنش سیاست خارجی به منزله متغیر وابسته تبیین گردد؛ بنابراین سیاست خارجی به مثابه یکی از کنش‌های دولت، بازتابی از منافع و تمایلات طبقات و نیروهای مسلط است که از راه روابط قدرت (وجه عینی)، نهادها و ایده‌ها در آن منعکس می‌شود؛ به عبارت دیگر، با توجه به تمایل و خواست طبقات مسلط به بازتولید ساختار تولید و نظر به تأثیر این طبقات بر دولت، این طبقات می‌کوشند سیاست خارجی را نیز در راستای بازتولید ساختار تولیدی هدایت کنند. از این منظر، نیروهای مسلط تلاش

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۱۱

می‌کنند تا در تعریف سیاست‌گذاری‌های کلان سیاست خارجی به‌گونه‌ای عمل کنند تا به تثبیت موقعیت آن‌ها در داخل بیانجامد. بر این اساس، سیاست خارجی به پیچیدگی روابط دولت و جامعه مربوط بوده و تحت تأثیر ساختار اقتصادی - اجتماعی داخل قرار دارد. براساس مدل کاکس، سیاست خارجی از یک سو با ساختارهای اقتصادی - اجتماعی داخل و از سوی دیگر با نظم جهانی در تعامل قرار دارد، به طوری که می‌توان گفت سیاست خارجی در بازتولید روابط تولید، تاحدّ زیادی از نظم جهانی و ساختار تولید جهانی متأثر است. براساس رویکرد کاکس، رابطه میان ساختار تولید، دولت و نظم جهانی، دورانی و مداوم است، به طوری که اگرچه نظام تولید داخلی در حال پیکربندی دولت و ایجاد نظم جهانی است، درمقابل نظم جهانی با واسطه دولت، به بازتولید نظام تولیدی و روابط اجتماعی تولید می‌پردازد؛ بنابراین، سیاست خارجی، متأثر از الزامات ساختار تولید و منافع طبقات مسلط، در هدایت و بازتولید روابط اجتماعی تولید اهمیتی کانونی دارد.



### نظام تولید آسیایی (asian production system)

کاکس نظریه خود را در ارتباط با کشورهای غربی و جایی که نظام تولیدی سرمایه‌داری وجود دارد، طرح نموده است. از این رو بحث خود را با کار و تولید آغاز می‌کند که با شکل دهی به روابط اجتماعی تولید و طبقات، دولت را پیکربندی می‌نماید؛ اما به نظر می‌رسد نظام تولیدی در کشورهای دارای منابع انرژی و به طور خاص نفت، به دلیل تفاوت در نظام اقتصادی و ساختارهای پیشینی آن‌ها تا حدودی متفاوت است. دلیل اصلی این امر را

شاید بتوان در وجود منابع ثروت (نفت) خارج از فرایند تولید دانست؛ از سوی دیگر وجود ساختارهای پیشینی باعث شده، اعمال و رفتارهای اجتماعی در قالب این ساختارهای از پیش موجود عمل کنند. در این میان همان‌طور که کاکس نیز اشاره می‌کند، نقش دولت‌ها در خلق شرایط برای غلبه حالت خاصی از روابط اجتماعی تولید مهم است؛ بنابراین در این کشورها ساختار تولید و روابط اجتماعی تولید در مسیری رشد و توسعه یافتند که پیش از آن نیز دولت به بازتولید آن می‌پرداخت. با توجه به تفاوت نظام اقتصادی در جوامع شرقی (نفتی)، ضروری است در این بخش نظام تولید آسیایی را بررسی کنیم، زیرا برخی اندیشمندان خصوصیات جوامع نفت‌محور را منطبق با نظریه استبداد شرقی می‌دانند.

شیوه تولید آسیایی به همان اندازه که نظریه‌ای در مورد شیوه تولید است، نظریه دولت نیز هست. دولت در این نظریه به‌عنوان متغیر مستقل مورد تأکید قرار گرفته است. تفاوت اساسی این نظریه با فئودالیسم در آن است که ارزش اضافی در جامعه آسیایی به‌وسیله دولت غصب می‌شود، بنابراین دولت و ادارات آن استثمارگران جامعه هستند (مارکس، ۱۳۸۸: ۴۸-۵۳). پژوهشگران نظام تولید آسیایی با پذیرش پیش‌فرض‌های بنیادین معرفت‌شناسانه، ساخت اقتصاد سیاسی را مهم‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر فرایندهای اجتماعی پنداشته‌اند که منشأ اثر سایر وجوه زندگی است و این ساخت نیز به‌نوبه خود متأثر از شرایط اقلیمی این جوامع، همچون کم‌آبی و فاصله زیاد واحدهای تولیدی به‌وجود آمده است. بدین‌سان استبداد شرقی به‌دلیل ضرورتی طبیعی - جغرافیایی که همان کمبود آب است، شکل گرفته و نظام سیاسی متناسب خویش را که دستگاه عظیم دیوان‌سالاری است، پدید آورده است. از این‌رو هرم قدرت جامعه شرقی از دو بخش حکومت‌گر و حکومت‌شونده تشکیل شده است (Wittfogel, 1957: 45-50). مناسبات اجتماعی - سیاسی و نیاز به توزیع منابع (آب) در این جوامع منجر به چیرگی فردی زورمند و پر قدرت شده، بدین‌ترتیب نظام‌های پاتریمونیالیستی (patrimonialism) و نئوپاتریمونیالیستی (neopatrimonialism) در این جوامع ایجاد شده‌اند (ویر، ۱۳۶۷: ۸۲-۹۵). به‌عبارت دیگر، ماهیت نظام سیاسی در این جوامع چنان تأثیری بر سطح زندگی اجتماعی و اقتصادی

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهرروز اسعدی و حسین پورا احمدی) ۱۳

گذاشته که طبقات یا شئون مستقل امکان رشد و تأثیرگذاری بر حدود قطعی قدرت خودکامه را پیدا نکرده‌اند. در این چارچوب در این نظام‌ها، اصل وابستگی به خاندان پادشاه، احراز مناصب دیوانی و مالکیت بر اراضی، مبانی سه‌گانه قدرت طبقات بالا به‌شمار می‌رفت (بشیریه، ۱۳۸۸: ۴۷-۵۰).

در همین چارچوب در دوران جدید، نفت جایگزین آب شد؛ به این معنا که دولت با آن‌کا به درآمدهای نفتی منابع مالی مستقل از جامعه به‌دست آورد و شیوه تولید آسیایی که متکی بر استبداد آبی بود، جای خود را به استبداد نفتی داد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۴۵-۱۸۵). از این‌رو کشورهای نفتی از منظری همان کشورهای شرقی هستند. اگر تمدن‌های شرقی تأسیسات آبیاری را در دست داشتند، کشورهای نفتی نیز بر مهم‌ترین عامل اقتصاد یعنی نفت استیلا دارند. اگر دولت‌های مستبد شرقی مانع رشد و استقلال فئودال‌ها می‌شدند و قدرت طبقات، وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت بود، دارایی ثروتمندان در کشورهای نفتی نیز وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت‌ها است (ماهرویان، ۱۳۸۱: ۶۹)؛ بنابراین طبقات اجتماعی در این جوامع متأثر از روابط تولید نفت‌محور و سلسله‌مراتب حاکمیت ساماندهی می‌شوند.

در این چارچوب و براساس نظرات کاکس، در نظام تولید آسیایی نیز ساختار و روابط اجتماعی تولید منجر به پیکربندی نوع خاصی از دولت می‌شود. ساختار تولید موجود در این کشورها به‌مثابه فرایند پیچیده اجتماعی، روابط سلطه - تحت سلطه را ایجاد می‌کند که از درون آن نیروها و طبقاتی پدیدار می‌شوند که ویژگی‌شان نزدیکی و وابستگی به دولت است؛ بنابراین شکل خاصی از دولت پیکربندی می‌شود. نقش دولت در این نوع از نظام‌های اقتصادی کانونی است. بدین ترتیب این دولت است که تعیین می‌کند چه چیزی و چگونه تولید شود، به تقسیم نیروی کار می‌پردازد و پاداش‌ها را توزیع می‌کند. در این نوع نظام ایده تولید از میان می‌رود و نهاد هماهنگ‌کننده ابعاد عینی و ذهنی، خود دولت و سایر نهادهایی است که دولت ایجاد می‌کند. در همین راستا و عطف به مباحث گفته‌شده، در ادامه تلاش خواهد شد تا با استفاده از چارچوب نظری نوشتار، روابط تولید نفت‌محور و نیز

پیکربندی دولت نفت‌محور بررسی و تبیین شود.



شکل ۳.

پیش از ورود به بحث روابط اجتماعی تولید در کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور، ذکر یک نکته ضروری است؛ با توجه به شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در این کشورها مشکل بتوان از نظریه‌های روابط بین‌الملل توقع فهم و توضیح کامل واقعیت را داشت؛ بنابراین نظریه کاکس و الگوی استخراج‌شده در نوشتار پیش رو، بسیار با تسامح مورد استناد و استفاده قرار می‌گیرد؛ بنابراین پژوهش حاضر ادعایی مبنی بر تطابق کامل نظریه و واقعیت ندارد.

### ساختار تولید نفت‌محور: روابط تولید نفت‌محور (oil-based production relations)

در این بخش از نوشتار، تبیین روابط تولید نفت‌محور در دستور کار پژوهش قرار دارد. پیش از تبیین نظام تولید نفت‌محور، ذکر یک نکته ضروری به‌نظر می‌رسد. با توجه به تفاوت‌های متعدد میان کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور و نیز گستردگی متغیرها و عناصر تأثیرگذار بر فرایند تولید در گستره این کشورها، در پژوهش حاضر کشورهای حوزه جنوب غرب آسیا مدنظر بوده‌اند. در همین زمینه اگرچه به‌کاربردن نظام تولید آسیایی برای توصیف شیوه تولید در تمامی کشورهای این حوزه نیز تائید‌آزای کلی‌گویی باشد، اما تلاش خواهد شد تا بر متغیرهای مشترک و عناصر مشابه تمرکز گردد. مسئله مهم این است که همان‌طور که می‌دانیم در این‌گونه پژوهش‌ها، متغیرهای متعددی اثرگذار هستند؛ بنابراین در

صورتی که بخواهیم همه عناصر و مؤلفه‌ها را مد نظر قرار دهیم، تقریباً کاری ناممکن را آغاز کرده‌ایم؛ بنابراین تلاش خواهد شد با در نظر گرفتن متغیرها و مؤلفه‌های اساسی و با تکیه بر الگوی کاکس و استفاده از مدل نظام تولید آسیایی، عناصری را مد نظر قرار دهیم که این کشورها را به یکدیگر نزدیک کرده و موجب شکل‌گیری ساختارهای مشابهی شده که در اقتصاد سیاسی آن‌ها نقش بسزایی داشته‌اند؛ همچنین، این کشورها ساختارهای تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک متفاوتی دارند؛ بنابراین شکل‌گیری ساختارهای سیاسی نیز در این کشورها تفاوت‌های شایانی با یکدیگر دارند. با وجود این تفاوت‌ها، متغیرهای اساسی و تأثیرگذار در این کشورها مشابه یکدیگر است. با توجه به پیش‌فرض‌های بنیادین معرفت‌شناسانه به نظر می‌رسد ساخت اقتصاد سیاسی نفت، مهم‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر فرایندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این کشورها و تعیین‌کننده سایر وجوه زندگی است؛ البته این ساخت به نوبه خود متأثر از شرایط اقلیمی و جغرافیایی این جوامع نیز هست. از این منظر، جغرافیا و نفت از مهم‌ترین عوامل اقتصاد سیاسی در این کشورها هستند. در همین چارچوب در این کشورها و جوامع پیش از ظهور نفت شیوه تولیدی خاصی جریان داشت که به نظام تولید آسیایی نزدیک است. این جوامع از آغاز شاهد حضور قدرت متمرکز سیاسی بودند که به عنوان متولی امر زندگی اجتماعی مجالی برای رشد و آزادی عمل فردی، گروهی و طبقاتی باقی نگذاشت؛ بنابراین گذار به نظم جدید با محوریت طبقات اجتماعی حاصل نشد. از این رو در این جوامع و در نبود طبقات مستقل که نقشی مؤثر بر حدود دولت داشته باشند، همچنین فقدان مالکیت خصوصی بر زمین، شاهد ساختار قدرت استبدادی بوده‌ایم؛ بنابراین، دولت در مرکز تحلیل اقتصادهای این جوامع قرار می‌گیرد. در نتیجه و با توجه به اینکه، ویژگی مشترک همه روش‌های اصلی توسعه (و روش‌های منشعب از آن‌ها) در تاریخ معاصر، انباشت و گسترش تولید است و تنها تفاوت آن‌ها، روش آن‌ها در چگونگی انباشت است؛ به نظر می‌رسد روش انباشت در این کشورها متأثر از ساختارهای پیشینی و به ویژه اهمیت کانونی نفت و درآمدهای حاصل از آن، شباهت‌های اساسی با یکدیگر دارند.



با توجه به آراء کاکس، ساختارها نسبت به اعمال اجتماعی پیشینی هستند و رفتارهای اجتماعی در قالب این ساختارهای از پیش موجود عمل می‌کنند (Cox, 1987: 4). بنابراین ساختارهای پیشینی در مناسبات و معادلات این جوامع منشأ اثر هستند. از این‌رو با ورود درآمدهای نفت، ساختار تولید در این کشورها در مسیری رشد و توسعه یافت که پیش از آن نیز دولت به بازتولید آن می‌پرداخت. در این راستا، جغرافیا و نفت مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری و تداوم حکومت‌های اقتدارگرا (authoritarian governments) بوده است. در این کشورها، زمین‌ها در اختیار دولت بوده، بنابراین فنودالیسم پدید نیامد. فقدان طبقات مستقل و عدم نیاز دولت به پشتیبانی طبقات منجر به ظهور طبقات متکی به دولت شد، بنابراین دولت بر طبقات چیرگی یافت. از آنجاکه همه حقوق در انحصار دولت بود، پس همه وظایف نیز برعهده دولت قرار داشت. در چنین شرایطی بورژوازی رشد نکرد، صنایع به‌وجود نیامدند، انباشت سرمایه نیز تحقق نیافت. با توجه به عدم وجود طبقات و قانون، تحرک اجتماعی به‌اندازه‌ای (زیاد) بود که هرکس با هر موقعیت طبقاتی و اجتماعی می‌توانست پست و مقام به‌دست آورد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۷-۹).

از آنجاکه دولت مدرن پیوندی ناگسستنی با نظم سیاسی در جامعه سنتی دارد و به‌نوعی محصول تعاملات و مناسبات بازیگران سیاسی در نظم پیشامدرن است، در نبود طبقات مستقل، گذار به نظم جدید با محوریت طبقات اجتماعی حاصل نشد؛ البته همان‌طور که کاتوزیان اشاره می‌کند، طبقات اجتماعی در این جوامع همیشه وجود داشته‌اند؛ اما هیچ ضمانتی وجود نداشت که افراد یک طبقه اجتماعی در طول زندگی‌شان در همان طبقه باقی بمانند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۸۷). بر همین اساس، هرچه دولت در این جوامع قدرتمندتر شده، جامعه تضعیف شده است. در نتیجه یک حوزه خصوصی که افراد و گروه‌ها بتوانند در آن برای کسب منافع فردی و گروهی بکوشند، شکل نگرفته است. در چنین ساختار و زمینه‌ای، ظهور منابع انرژی شکلی جدید به بازتولید نظم گذشته داد. دولت به تخصیص منابع پرداخت و نیروهای اجتماعی به‌جای شکل‌دادن به طبقات و فعالیت‌های جمعی به دسترسی به این منابع لایزال می‌اندیشیدند. بر این اساس، این منابع نوع جدیدی از روابط اجتماعی تولید را سامان‌دهی کرد که در نتیجه آن شکل جدیدی از روابط سلطه - تحت

سلطه و نیز طبقات ایجاد شد.

اهمیت نقش دولت در نظام اقتصادی نفت‌محور از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که دولت دریافت‌کننده اصلی درآمدها و توزیع‌کننده آنها است؛ بنابراین، دولت در مرکز تحلیل اقتصادهای نفت‌محور قرار می‌گیرد. وابستگی به این درآمدها نوع متمایزی از دولت را به وجود آورد که مشوق توزیع سیاسی منابع است. وابستگی به این منابع حوزه اختیارات دولت را توسعه داده و اقتدارش را تضعیف می‌کند تا برای کشورداری، متکی به جایگزینی بیشتر مخارج عمومی باشد، بنابراین ظرفیت دولت تضعیف می‌شود (کارل، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۳). در مجموع ساختار تولید نتوانست منجر به شکل‌گیری طبقات و دیگر ساختارهای جامعه به‌عنوان حوزه‌هایی مجزا از دولت شود؛ اما به هر حال تولید به‌مثابه فرایند پیچیده اجتماعی نمادها و نهادهایی را در این جوامع ایجاد کرد که به رابطه میان دولت و جامعه شکل می‌داد. در همین چارچوب، ساختار تولید با سامان‌دهی روابط قدرت اجتماعی، ساختار اقتداری و توزیع محصول به‌عنوان وجه عینی، ایجاد اخلاق و عقلانیت تولید به‌منزله وجه ذهنی و نیز ایجاد نهادهای نوظهور، حالت روابط اجتماعی تولید نفت‌محور را ایجاد نمود.

### ساختار قدرت اجتماعی

همان‌طور که گفته شد، روابط قدرت مسلط در جامعه تعیین می‌کند چه چیزی برای تولید اولویت دارد و چه کسی فرایند تولید را کنترل می‌کند. با توجه به اینکه این موضوع یک استدلال دورانی است، اگرچه ساختار تولید ساختار طبقات را ایجاد می‌کند، ولی تولید در یک زمینه از پیش موجود اجتماعی اتفاق می‌افتد؛ بنابراین وقتی پدیده نفت وارد نظام اقتصادی در این جوامع شد، در ساختارهای موجود استحاله شد؛ پس همچنان روابط قدرت مسلط در جامعه در اختیار دولت بود و دولت تعیین می‌کرد که چه چیزی و چگونه تولید شود. در همین چارچوب، دولت با اتکا به درآمدهای نفتی به‌نوعی طبقه‌سازی از بالا دست زد که به ظهور نوع جدیدی از قشر بندی اجتماعی انجامید. یکی از ویژگی‌های این دولت‌ها نبود هرگونه تمایز میان تشکیلات سیاسی و اقتصادی است. از این‌رو نمی‌توان ساختار طبقاتی و اشکال تحصیل مازاد را بدون تصدیق نقش دولت به‌عنوان مالک وسایل

تولید دریافت (مطلبی و ملک‌پور، ۱۳۹۸: ۳۴). ساختار تولید در راستای بازتولید خود نظامی از ساختارهای نوظهور را ایجاد کرد. در این میان مجموعه نظامی - بوروکراتیک رو به گسترش و طبقات نزدیک به دولت، روی هم وابستگان دولت را تشکیل می‌دهند. این گروه برای حفظ درآمد و دارایی که متناسب با انتظارات فزاینده‌شان است، به دولت متکی هستند. در رده بعدی توده‌های شهری قرار دارند که برای کار، حداقل حقوق و سوبسیدها، چشم به دولت دوخته‌اند. گروه آخر را اکثریت عظیم روستاییان - حاشیه‌نشینان - تشکیل می‌دهند که از درآمدهای دولت بهره نخواهند برد (Katouzian, 2020: 49)؛ بنابراین، قدرت سیاسی با استفاده از درآمدهای سرشار خود ضمن ممانعت از شکل‌گیری طبقه متوسط، ساختار اجتماعی با حجم گسترده توده‌ها را در جهت اهداف و منافع سیاسی هدایت و مدیریت می‌کند.

### تقسیم کار

در نظام اقتصادی نفت‌محور، این دولت است که نقش نیروهای اجتماعی سلطه - تحت سلطه را تعیین می‌کند. افزایش بی‌دلیل و غیر مولد در درآمد وابستگان دولت موجب توسعه سریع شبکه بوروکراتیک و رشد هزینه‌های مصرفی می‌شود. در این میان عناصر ضعیف نیروی کار و گروه‌های حاشیه‌ای (غیر وابسته) به بهانه غیر ماهر بودن از سیستم حذف می‌شوند؛ همچنین این دولت‌ها به‌طور عمده بر نقش فناوری در تسهیل رشد اقتصادی تأکید دارند. بر این اساس تصور می‌شد نوآوری‌های فنی باعث جبران عقب‌ماندگی‌های آنها خواهد شد؛ اما تجربه تداوم تفاوت قدرت تولیدی آنها نشان داد که تفاوت آنها همان اندازه که ناشی از فاصله عینی است، ناشی از فاصله ذهنی نیز هست (اسلیتر و تونکیس، ۱۳۸۶: ۲۱۱). در همین زمینه به نظر می‌رسد در ارتباط با فناوری در این جوامع عموماً نوعی تصور باطل از توسعه و مدرنیزاسیون وجود دارد؛ البته باید در نظر داشت که اغلب انگیزه اصلی در واردات و توسعه تکنولوژی، کنترل فرایند تولید است.

### توزیع محصول

درآمدهای حاصل از فروش نفت، استقلال غیر عادی دولت را از نیروهای مولد طبقات

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پورا احمدی) ۱۹

اجتماعی فراهم می‌آورد. این درآمدها برای کل جامعه به صورت رفاه‌فزاينده درمی‌آید؛ همچنين به دولت در پرداخت‌ها انعطاف‌پذیری زیادی را می‌دهد؛ زیرا بابت هزینه‌کردن آن ملزم به پاسخگویی نیست؛ بنابراین در این دولت‌ها سیاست هزینه‌جای سیاست تولید را می‌گیرد. این دولت‌ها در واقع دولت‌های تخصیصی (allocation governments) هستند، اگرچه شرایط زمینه‌ای خاص کشورها نقش مهمی در چگونگی توزیع درآمد دارد (Basedau & Lacher, 2006: 3-7).

با توجه به اینکه در این نظام‌های اقتصادی، منبع ثروت بیرون از ساختار تولید قرار دارد، دولت پس از تحصیل این ثروت، آن را در میان بخش‌های جامعه توزیع می‌کند که البته این تخصیص به صورت نامناسب اتفاق می‌افتد. به همین خاطر غالباً در این کشورها با پدیده‌هایی مانند فساد، اتلاف منابع و ناکارآمدی روبه‌رو هستیم. چنین سیاست‌های توزیعی به تثبیت قدرت این دولت‌ها کمک می‌کند. این درآمدها به رهبران این کشورها کمک کرده تا چالش‌های گروه‌های اجتماعی رقیب را تضعیف کرده و وفاداری سایر گروه‌ها را به دست آورند (Benli, 2014: 78-79). این جنبه از روابط اجتماعی تولید نقش پررنگی در مدل روابط اجتماعی تولید در این کشورها دارد.

### ایده‌های بینادذهنی

مشارکت‌کنندگان در یک مدل روابط اجتماعی تولید، یک تصویر ذهنی از حالت‌های ایدئال به اشتراک می‌گذارند. این مجموعه از تصورات جمعی (معانی بین‌الذهانی) نگرش‌های مشخصی به کار یا اخلاق روابط تولید ایجاد می‌کنند. جنبه دیگر از بحث ذهنی روابط اجتماعی تولید شامل عادی‌سازی برای عمل گروهی خاص می‌شود (Cox, 1987: 22). در همین چارچوب، در این جوامع گروه‌های برتر اجتماعی که روابط نزدیکی با دولت دارند الگوهای ذهنی را ایجاد می‌کنند که ضمن اینکه روابط تولید را عقلانی و اخلاقی جلوه می‌دهند، مدل موجود را نوع ایدئال و مطلوب به‌نمایش می‌گذارند. چنین ساختار اقتصادی ذهنیت خاصی را پرورش می‌دهد که دلالت بر شکاف در رابطه علی کار - پاداش (causal relationship of reward-work) دارد.

بر این اساس پاداش در این جوامع به کار و ریسک بستگی ندارد، بلکه به شانس یا موقعیت مربوط است. بدین‌سان اغلب مردم ترجیح می‌دهند کار تولیدی نکنند، در عوض می‌کوشند به چرخه توزیع منابع دسترسی پیدا کنند (Benli, 2014: 78)؛ بنابراین، کنش‌گران و نیروهای اجتماعی تلاش می‌کنند بازار را به‌واسطه چانه‌زنی‌ای که با دولت می‌کنند، از منطق طبیعی خود خارج کرده تا از این راه امتیازاتی را از دولت اخذ نمایند؛ بنابراین در کنار دولت غیر تولیدی، نیروهای اقتصادی و اجتماعی فرصت‌طلب نیز فعال شده و در پی دسترسی بیشتر به منابع خواهند بود و به‌طور کلی تلاش برای دستیابی به منابع به پدیده غالب تبدیل می‌شود.

### نهادها

پیکربندی و تثبیت عناصر عینی و ذهنی به نهادهایی نیاز دارد که این عناصر را تجسم ببخشند. در واقع به‌وسیله نهادهاست که هر روش ممکن است به راحتی قابل تشخیص باشد؛ به عبارت دیگر نهادها قوانین بازی در جامعه هستند که سبب ساختارمندتر شدن مبادلات بشری شده و کنش متقابل انسان‌ها در درون آن‌ها تحقق می‌یابد (نورث، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۳). در همین چارچوب و در راستای ایجاد و تثبیت عناصر عینی و ذهنی در این نظام‌ها، نهادهای جدیدی به وجود آمدند. بدین ترتیب الگویی منحصربه‌فرد از بوروکراسی شکل گرفت که در آن نهادهای تازه متولد شده نشانه چانه‌زنی میان نخبگان حاکم و گروه‌های اجتماعی برتر بودند. این نهادها انعطاف‌پذیر بوده و اغلب مطابق با اختیارات و وضعیت افراد یا جناح‌ها تنظیم می‌شدند. در این شرایط نگرانی‌های تعادل قدرت در پیدایش طرح‌های بوروکراتیک مهم بودند. از این‌رو نهادها همگی در راستای چیدمان قدرت قرار داشتند. در این نظام‌ها، ترکیب منابع روبه رشد و سیالیت نهادی فرصت‌های مناسبی را در مکان و زمان مناسب برای تعداد محدودی از افراد ارائه می‌داد (Hertog, 2007: 544-546). در واقع نهادهای جدید به‌نوعی مهم‌ترین ابزار بازتولید روابط اجتماعی تولید و تثبیت قدرت گروه‌های مسلط بودند.

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۲۱

تقابل میان ابعاد عینی، ذهنی و نهادی، حالت روابط اجتماعی تولید نفت‌محور را در این کشورها ایجاد کرد که در واقع منعکس‌کننده منافع طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط بود. در مدل روابط اجتماعی نفت‌محور شکل جدیدی از دولت اقتدارگرا پدیدار شد که در آن به دلیل وجود درآمدهای سرشار نفتی و انباشت ثروت به وسیله دولت، سایر طبقات و نیروهای اجتماعی ذیل دولت تعریف می‌شدند. این ساختار متمرکز باعث شد تا حکومت به عنوان عنصر اصلی ساختار اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات جامعه ایفا کند. در این شرایط و با افزایش درآمد نفت و عدم نیاز به درآمدهای مالیاتی، این حکومت‌ها اصولاً منافع و مصالح مشترکی با جوامع خود پیدا نکردند. نفت در این کشورها منجر به ایجاد ساختار سیاسی شد که با توزیع آگاهانه منابع در راستای افزایش و تثبیت قدرت سیاسی در مقابل نیروهای اجتماعی و اقتصادی گام برمی‌داشت؛ بنابراین، ساختار سیاسی مانع از بهره‌مندی سایر ساختارها از این منابع شد (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۰۸).

درآمدهای نفتی از یک‌سو، ضمن کاهش استقلال جامعه از دولت، امکان دموکراتیزه شدن از پایین را تضعیف کرد؛ از سوی دیگر، با ممانعت از توسعه اقتصادی و صنعتی، رفتارهای غیر مولد را برای حفظ وابستگی به دولت تداوم بخشید؛ به عبارت دیگر، نیروهای اجتماعی که از بطن ساختار تولید شکل گرفته باشند و بتوانند منجر به فعالیت جمعی اجتماعی شوند در این جوامع وجود ندارند؛ بنابراین تمرکز درآمدهای نفتی مانع از شکل‌گیری طبقات شد؛ از این رو روابط سلطه - تحت سلطه نه از راه ساختار تولید که بر مبنای لایه‌های پنهان روابط با دولت ایجاد شد.

در این حالت از روابط اجتماعی تولید، کارگران به‌طور کلی نقش مهمی را بازی نمی‌کردند. تنها بخشی از آن‌ها که با دولت ارتباط داشتند، با عنوان نیروی کار ماهر و متخصص موقعیت خود را ارتقا داده و ثبات بخشیدند. سیاست‌های دولتی با عنوان صنعتی‌سازی همواره در حال تبدیل اصناف سنتی و کشاورزان به کارگران ساده بوده که منجر به نابودی کشاورزی و روابط تولید سنتی شده است. این موضوع منجر به گسترش فعالیت‌های شهری شده و ضمن افزایش شکاف میان شهر و روستا، موجب رشد مهاجرت

روستاییان به شهرها شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۹۲).

صنعتی شدن در این کشورها با محوریت دولت به ظهور و تثبیت نوعی بورژوازی دولتی، نخبگان دیوان‌سالار و مدیران دولتی انجامید و عملاً مانع تحرک سرمایه‌داری صنعتی مستقل شد. استمرار قدرت آن‌ها منوط به ادامه تسلط دولت بر اقتصاد بود. آن‌ها با اشغال موقعیت‌های کلیدی در دستگاه حکومتی و در صنایع دولتی نقش محوری را در توسعه اقتصادی و اجتماعی ایفا کردند. در این شرایط، سرمایه‌های خصوصی به جای فعالیت در حوزه صنعت و تجارت به فعالیت‌های غیر مولد زودبازده، دلالی، رباخواری و بورس‌بازی سوق پیدا کرد و در نتیجه دولت خود متولی تجهیز منابع و انباشت سرمایه برای صنعتی شدن گردید.

در این کشورها، تلاش‌هایی نیز در رابطه با اقدامات اصلاحی شد، اگرچه نتایج حاصل از اصلاحات اقتصادی و مالی، تخصیص منافع حاصله به گروه‌های غیر مولد حاکم بر ساختار اجتماعی بود. در این چارچوب، سیاست‌های مالیاتی دولت هم‌سو با منافع این طبقات به کاهش مصارف تجملی طبقات بالا، افزایش سطح مصرف و استاندارد زندگی طبقات متوسط و پایین و توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت کمک مؤثری نکرد. در همین راستا، دولت به‌طور دائم در حال تعادل‌بخشیدن به تعارضات میان نیروها بود و اجازه برتری به هیچ گروه و طبقه‌ای را نمی‌داد؛ همچنین در این جوامع دولت‌ها همواره کوشیده‌اند نقش پیشران توسعه را ایفا کنند.

در این مدل از روابط اجتماعی تولید، دولت تلاش می‌کند با برنامه‌ریزی و مدیریت منسجم و یکپارچه، به شکل‌گیری و توسعه صنایع و بخش‌های تولید در راستای اهداف و سیاست‌های کلان خود جهت‌دهی کند و کل نظام اقتصادی را جهت رسیدن به توسعه رهبری نماید. اگرچه در نهایت، تضادهای داخلی و بین‌المللی مانع از تداوم و تقویت فرایند انباشت سرمایه و صنعتی شدن به‌وسیله دولت با جهت‌گیری توسعه‌ای شده است (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۴).

به‌طور کلی در نظام اقتصادی نفت‌محور نیز همانند دیگر نظام‌های اقتصادی، روابط

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پورا احمدی) ۲۳

تولید در یک محدوده معین عمل می‌کند که به وسیله دولت تشویق و حفظ شده است. اگرچه ساختار تولید در این کشورها به آن معنا و شکلی که در نظام‌های سرمایه‌داری وجود دارد، شکل نگرفت، اما عطف به الگوی کاکس، در هر جامعه‌ای انواع به هم پیوسته متعددی از روابط تولیدی وجود دارد که یکی از این اشکال مسلط شده، شکل هژمونیک و مشروع یافته و با شکل دهی به ساختار انباشت، فیزیولوژی قدرت را ترسیم می‌نماید.

از این منظر، در این جوامع نیز به هر حال، تولید به عنوان یک فرایند پیچیده اجتماعی نمادها و نهادهایی را ایجاد کرد که همکاری میان افراد را ممکن می‌ساخت و به رابطه میان دولت و جامعه شکل می‌داد. در واقع و با توجه به اینکه تولید در یک زمینه اجتماعی رخ می‌دهد، روابط تولید، آن روابط اجتماعی هستند که مسیرهای انجام کار و فرایند تولید را هدایت می‌کنند و همه انسان‌ها و نیروهای اجتماعی داخل آن الگو عمل می‌کنند؛ بنابراین ساختار تولید منجر به شکل‌گیری روابط سلطه - تحت سلطه در این جوامع شد که به ایجاد و تثبیت طبقات و نیروهای مسلط اجتماعی کمک کرد. از دیگر سو، در جوامع با نظام اقتصادی نفت‌محور، ساختارهای پیشینی نقش بسزایی در ایجاد روابط اجتماعی تولید دارند. در نتیجه فقدان طبقات مستقل و قدرتمند، روابط سلطه - تحت سلطه براساس نزدیکی افراد و گروه‌ها به ساختار سیاسی و دولت ایجاد شده است؛ بنابراین طبقات و نیروهای اجتماعی براساس روابطشان با ساختار سیاسی و حمایت دولت از آن‌ها ایجاد شده‌اند. در این مدل از روابط اجتماعی تولید، دولت و نزدیکان و حامیان آن نقشی اساسی را در ابعاد عینی، ذهنی و نهادی ایفا می‌کنند.

### پیکربندی دولت نفت‌محور

در چارچوب نظریه کاکس، هر دولتی از لحاظ تاریخی در محدوده سیاسی و اجتماعی خاصی شکل گرفته که ویژگی‌ها و حالت‌های عملیاتی خاصی را بر آن تحمیل می‌کند. در ارتباط با کشورهای با نظام اقتصادی نفت‌محور نیز به هر حال نظام اقتصادی و فرایند تولید در پیکربندی و شکل دولت اهمیت کانونی دارد. اگرچه نقش ساختارهای پیشینی و زمینه‌های تاریخی در این جوامع نیز مهم است. در همین راستا، مؤلفه‌های گوناگونی در



فرایند دولت‌سازی در کشورهای نفت‌محور تأثیرگذار بوده است؛ اما یکی از مهم‌ترین آن‌ها نفت و درآمدهای حاصل از آن بوده که بنیان‌های دولت مدرن در این کشورها با تکیه بر آن بنا شد.

پیش از پیدایش پدیده نفت، این جوامع بیشتر از راه فرمانداران محلی مورد اعتماد پادشاه اداره می‌شدند. درآمدهای ملی آن‌ها به‌شدت از نظر استانداردهای دولت‌بودگی (statehood) مدرن کم بود، اگرچه تراکم خواسته‌های اجتماعی هم کوچک‌تر بود (Hertog, 2007: 542). هیچ قانون اساسی، هیچ سازوکار رسمی مشارکت سیاسی و هیچ تجربه‌ای از سیاست ملی وجود نداشت. جامعه به‌لحاظ جغرافیایی پراکنده بود و هیچ گروه اجتماعی و مستحکمی وجود نداشت که صدای تقاضاها را به دولت برساند. این جوامع فاقد طبقه کارگر بوده و بازرگانان به‌طور عمده به دولت وابسته بودند. درحالی که ساخت دولت پدرسالارانه قدیم بر خراج حاصل از درآمد کشاورزی و دیگر صنایع سنتی استوار بود، دولت پدرسالارانه جدید درآمد سرسام‌آور نفت را جایگزین آن کرد. درآمدی که به‌راحتی می‌توانست در غیاب پشتیبانی ملت، دولت را در تحقق مقاصدش یاری دهد و بیگانگی جامعه و دولت را افزایش دهد. بدین‌سان درآمد نفت به برقراری یک رابطه سرور - خادم کمک کرد (شرابی، ۱۳۹۵: ۴).

درآمدهای نفتی، اقتصاد جامعه را به‌طور کامل زیر سیطره دولت درآورد و دولت‌ها را از منابع مالی مورد نیاز برای حفظ قدرت مطمئن ساخت. دولت متکی به درآمدهای نفتی، به‌طور معمول ثبات دارد، زیرا وجود منابع فراوان وفاداری‌های سنتی را حفظ می‌کند؛ بنابراین نفت باعث شد دولت با تسلط بیشتری ابعاد عینی و ذهنی روابط اجتماعی تولید را جهت بازتولید خود مدیریت کند. تمایل به انباشت ثروت به‌وسیله دولت باعث شد که بازارهای داخلی این جوامع از حضور نیروهای رقیب سر باززند. به‌طور کلی نخبگان سیاسی در این کشورها با تأکید بر رژیم‌های جایگزینی واردات، با اصلاحات بازار مخالف هستند؛ زیرا موفقیت‌های اولیه نیازمند تغییرات ساختاری و اجتماعی پیچیده هستند تا پایه‌های یک اقتصاد بازار را پی‌ریزی کنند (Chaudhry, 2011: 21).

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (پهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۲۵

با توجه به کسب ثروت حاصل از نفت، اهمیت نیروی کار و زمین در این جوامع کاهش یافت. تجارت نیز به معنای گذشته اهمیت نداشت. در عوض واردات کالاهای لوکس و مصرفی بود که مهم شده بود. طبیعت این جوامع، انباشت ثروت برای دولت را امری مشروع و قانونی می‌دانست، بنابراین منجر به قدرت گرفتن بیش از پیش دولت‌ها در این جوامع شد. در این میان رشد بوروکراسی دولتی موجب افزایش تقاضا برای آموزش شد که به صورت مهم‌ترین مجرای دستیابی به مقامات بالای دولتی درآمد. رابطه متقابل این تغییرات با سایر عوامل مادی و ایدئولوژیکی، جامعه مدنی را به حاشیه ساختار اقتصادی - اجتماعی راند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۸۹). در این زمینه، دولت با تسلط بر زمینه اجتماعی تولید، موقعیت خود را تثبیت نموده و در عوض نیروها و گروه‌های اجتماعی مستقل را تضعیف می‌کرد.

افزایش قیمت نفت، مسئله نیاز به ایجاد نهادهایی برای مدیریت منابع مالی را نمایان ساخت. از سوی دیگر و از چشم‌اندازی سیاسی با ایجاد مناصب و وزارتخانه‌های جدید، سهم درباریان و حامیان دولت نیز داده می‌شد؛ بنابراین الگویی منحصر به فرد از بوروکراسی در این جوامع شکل گرفت که در آن نهادهای نوظهور نشانه چانه‌زنی میان نخبگان درباری / دولتی و حامیان بود؛ بنابراین نهادها و وزارتخانه‌های مختلف به منظور گسترش خانواده‌های سلطنتی / دولتی به مناصب دولتی ایجاد شدند (Hertog, 2007: 542-543)؛ به عبارت دقیق‌تر، با توسعه بوروکراسی بُعد دیگری از دولت‌سازی گسترش یافت و زمینه را برای تسلط اقتدارگرایانه دولت بر تمامی شئون اجتماعی فراهم ساخت.

در این کشورها شیوه‌ای از حکمرانی جریان داشت که در آن با حاکمی روبه‌رو هستیم که در مرکز قرار گرفته و شبکه‌ای از نخبگان زیر دست او فعالیت می‌کنند و حاکم میان این نخبگان رقابت و تعادل ایجاد می‌کند. با گذار از دولت استبدادی به شکل جدید اقتدارطلبی، دولت با نهادهای عقلانی - حقوقی ترکیب شد. در این شکل جدید اگرچه این نهادها به صورت ظاهری وجود دارند، اما منطبق حاکم بر آنها در واقع همان منطق پیشین است. در این شرایط، تمایز میان حوزه عمومی و خصوصی در جامعه از بین می‌رود (شکرچی، ۱۳۹۲). این نظام‌های جدید اقتدارگرا به‌طور قابل توجهی شخص‌گرا و حامی‌گرا هستند. به

همین جهت این نظام‌ها با سطوح بالایی از فرصت‌طلبی، فساد، اتلاف منابع، استبداد و بی‌ثباتی سیاسی در ارتباط هستند.

این دولت‌ها، نظامی شبیه به نظام‌های سیاسی پاتریمونیال-بوروکراتیک دارند که دارای دو خصلت به‌ظاهر متضاد اما مکمل هم هستند؛ یکی جنبه خودکامگی آن‌هاست و دیگری ویژگی بوروکراتیک بودن این نوع نظام‌هاست که آن‌ها را از دیگر نظام‌های سیاسی استبدادی متمایز کرده، برتری می‌دهد (زرین‌کوب و پاشازانوس، ۱۳۹۰: ۱۰۲). از آنجاکه طراحان نهادی از سیاست قدرت پیروی می‌کند، گاهی منجر به وجود موازی ساختارهای مشابه می‌شود. نهادهای موجود در بازی‌های سیاسی برای ساختن ثروت‌های شخصی و گسترش آن‌ها به‌کار گرفته شدند، بنابراین کنترل نهادهای جدید به جناح‌های خاصی سپرده شد. با این وجود، این کشورها فاقد سنت مدیریتی (اداری) بوروکراتیک بودند. این موضوع در ترکیب با سیاست خانوادگی بدین معنا بود که رشد بی‌سابقه بوروکراسی با عقلانی‌شدن همراه نبود. در همین زمینه، بیشتر مدیران بسیار بی‌تجربه بودند.

آن‌ها اگرچه در کار جدی بودند، ولی به‌دلیل فقدان آموزش، دانش و تجربه نتایج عملکردی نزدیک به صفر داشتند. ماهیت شخصی نهادها باعث شد بسیاری از مناصب فقط بار اضافی بر بوروکراسی تحمیل کنند. در این شرایط این مقامات (اقتدار) غیر رسمی بودند که اهمیت واقعی نهادها را تعیین کرده و به آن هویت می‌دادند، از این‌رو بخش‌هایی از بوروکراسی که مهم بودند، به‌وسیله حکومت یا افراد نزدیک به آن اداره می‌شدند ( Hertog, 2007: 545-546). در واقع، باید گفت اقتدارگرایی جنبه بوروکراتیک به خود گرفت. در فقدان مکانیسم‌های بروکراتیک عقلایی در تخصیص منابع، منافع تمایل داشته‌اند از راه کانال‌های غیر رسمی که به‌وسیله روابط فردی هدایت می‌شوند، جریان یابند و نابرابری را براساس درجه پیوستگی به مسیرهای اولیه و ثانویه توزیع ایجاد کنند.

دولت در این کشورها، به‌طور گسترده‌ای درصدد حفظ رضایت شهروندان خود از راه حمایت مالی منشعب از منابع درآمدی است. در همین زمینه، دو سازوکار جداگانه با نابرابری توزیعی وجود داشت: اول، حمایت گروهی گسترده و دوم، ارتباطات غیر رسمی و

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پورا احمدی) ۲۷

نفوذ که میانجی دسترسی فردی به منابع و در نتیجه نابرابری‌های فردی می‌شوند. ترکیب خاص منابع دولتی فراوان و ظرفیت دولتی محدود، نوع خاصی از نفوذ غیر رسمی را ایجاد می‌کند که در ساختارهای این جوامع ریشه می‌کند (Mitchell & Gengler, 2019: 76-77).

در راستای سیاست‌های توزیعی، نخبگان به‌طور انتخابی منافع را توزیع کرده و شبکه‌های حامیان را ایجاد می‌کنند که به‌طور عمده در این میان بیشتر رهبران گروه‌های مهم سیاسی از این منافع بهره می‌برند. از راه این مکانیسم توزیع، درآمدهای نفتی بین بخش کمابیش کوچکی از جمعیت توزیع می‌شود و دسترسی از راه روابط شخصی به دست می‌آید (Basedau & Lacher, 2006: 11). بر اساس عملکرد اقتصادی دولت مدرن در تأمین رفاه و ثروت برای شهروندان، این مدل دولت تا زمانی باقی می‌ماند که هر دو طرف، یعنی دولت و شهروندان، به یک قرارداد نانوشته اجتماعی پایبند باشد. قراردادی که بر اساس آن مردم در قبال رفاهی که دولت برای آن‌ها تأمین می‌کند، از حقوق سیاسی خود می‌گذرند (شریف‌زادگان و قانونی، ۱۳۹۶: ۴).

به موازات تثبیت این نظم جدید، تعادل میان طبقات و نیروهای اجتماعی در این جوامع برهم خورد. نیروها/ طبقات سنتی در این جوامع که شامل اصناف و کشاورزان می‌شدند، به‌طور دائم تضعیف می‌شدند. در حالی که مدیران بوروکراسی جدید که به منابع دسترسی داشتند، قدرتمند می‌شدند و در راستای تثبیت و افزایش قدرت دولت می‌کوشیدند. در سوی دیگر اختلال الگوهای سنتی تعامل اجتماعی و سبک زندگی، تنش‌های بالقوه‌ای را ایجاد کرده بود. در حالی که نزدیکان دولت و حامیان آن‌ها از مزایای درآمدهای نفتی بهره‌مند می‌شدند، فشارهای ناشی از افزایش قیمت‌ها و سرعت تغییر شرایط، بر طبقات متوسط و پایین بود. این موضوعات منجر به واکنش نیروهای اجتماعی می‌شد.

در همین چارچوب، سیاست‌های توزیعی، هم رضایت و هم نارضایتی را به وجود می‌آورد. با توجه به اینکه شهروندان در تمامی سطوح، دریافت و استفاده از منابع را حق طبیعی خود می‌دانند، دستیابی به رضایت شهروندان بسیار دشوار است. اگرچه دولت‌ها می‌توانند از راه استانداردهای سازشی و منطقی کردن مکانیسم‌های توزیعی این شرایط را بهبود

بخشند، اما دولت اغلب در مقابل این واکنش‌ها، مجبور به خرید رضایت گروه‌های ناراضی می‌شود. دولت‌ها با استفاده از منابع سرشار مالی و ازره نهادهای ایجادشده، سعی در کانالیزه کردن اعتراضات و خریدن رضایت مردم داشتند.

دولت‌های نفتی به‌طور معمول استراتژی‌های متفاوتی را برای حفظ شهروندان خود به‌منظور حفظ قدرت، توسعه می‌دهند. استراتژی اولیه معمولاً خریدن آنهاست. سیاستمداران وفاداری شهروندان را با آوردن مزایای مادی برای جامعه محلی به‌شکل شغل، وام‌ها، یا پول نقد تضمین می‌کنند. شهروندان نیز می‌کوشند تا با ایجاد ارتباط با مأموران دولتی به این منابع دسترسی پیدا کنند؛ افزون بر خریدن جمعیت و دامن‌زدن به شبکه‌های ولی نعمت - مرید، استراتژی دیگر سرمایه‌گذاری در یک نهاد امنیتی سرکوب‌گر است. در تئوری، هردو استراتژی (خرید و سرکوب) می‌توانند منجر به وضعیت‌های کمابیش پایدار شوند (Verkoren & Kamphuis, 2013: 508).

در ارتباط با فرایند توسعه نیز، عدم یکنواختی در صنعتی‌شدن منجر به توسعه ناموزون در این جوامع شد. در این کشورها، دولت‌ها کوشیدند تا در غیاب بورژوازی با طرح ایده‌های ملی‌گرایانه و حمایت‌گرایی ضمن حرکت به‌سمت صنعتی‌شدن و توسعه، در جهت مدیریت تضادهای داخلی گام بردارند؛ بنابراین با سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و زیرساخت‌ها و به‌منظور حمایت از زندگی اقشار ضعیف، دخالت رسمی دولت در اقتصاد و گرایش به‌سمت نوعی ملی‌گرایی رفاهی (ناقص) شکل گرفت. شاید بتوان یکی از دلایل شکل نگرفتن فرایند توسعه در این کشورها را به این دلیل دانست که فرایند توسعه می‌تواند بر زمینه اجتماعی تولید، سیستم تقسیم‌کار و روابط اقتداری داخلی و همچنین نظام توزیع تأثیرگذار باشد. نتیجه این اثرگذاری می‌تواند به شکل‌گیری مدل دیگری از روابط اجتماعی تولید و در نتیجه پیکربندی نوع دیگری از دولت منجر شود.

براساس آنچه گفته شد، در نتیجه مدل روابط اجتماعی نفت‌محور در این جوامع، نوعی دولت تخصیصی و اقتدارگرا شکل می‌گیرد که به‌طور مداوم و در تمام کنش‌های خود درصدد بازتولید روابط اجتماعی تولید نفت‌محور در راستای تثبیت موقعیت و قدرت خود

است.

### نظام تولیدی نفت‌محور و سیاست خارجی

عطف به آنچه گفته شد، نظام تولیدی در هر جامعه‌ای نوع خاصی از روابط اجتماعی تولید را ایجاد می‌کند که محصول آن پیکربندی دولت در آن جامعه است. دولت که نقش حلقه اتصال میان روابط اجتماعی تولید با نظم جهانی را ایفا می‌کند، کنش‌های خود را در راستای بازتولید ساختار تولید تنظیم می‌کند. در این میان یکی از مهم‌ترین کنش‌های دولت برای بازتولید روابط اجتماعی تولید، کنش سیاست خارجی است؛ به عبارت دیگر، سیاست خارجی که خود متأثر از روابط اجتماعی تولید است، در مقابل درصدد بازتولید نظام تولیدی و روابط اجتماعی تولید قرار دارد. با توجه به اینکه هدف هر دولتی بازتولید روابط تولید، نیروهای اجتماعی و نظامی است که بنیان‌های قدرت آن دولت را شکل داده‌اند، ضروری است که میان نیروهای شکل‌دهنده به قدرت، نهادها، کارکردها و اهداف آن در محیط داخلی و خارجی سازگاری وجود داشته باشد و منجر به بازتولید و تثبیت قدرت دولت شوند (Bisley, 2004: 37-38).

بر اساس الگوی کاکس، در کشورهای با نظام تولیدی سرمایه‌داری، روابط اجتماعی منشعب از نظام تولیدی سرمایه‌محور است، بنابراین دولت و سیاست خارجی نیز در خدمت روابط اجتماعی تولید و جذب سرمایه عمل می‌کند، بنابراین از این تعامل دوسویه توسعه مداوم پدیدار می‌شود. در کشورهایی که اقتصاد آن‌ها نفت‌محور است، نظام اقتصادی منجر به ایجاد روابط اجتماعی و پیکربندی دولتی خاص می‌شود که غیر تولیدی بوده و به نفت وابسته‌اند. بر این اساس نیروهای اجتماعی شکل گرفته در این کشورها که به دلیل نزدیکی و ارتباط با دولت به موقعیت مسلط در این جوامع دست یافته‌اند، پس از پیکربندی دولت می‌کوشند تا در راستای منافع و موقعیت خود به کنش سیاست خارجی شکل داده و آن را در مسیر بازتولید ساختار تولید و روابط اجتماعی تولید هدایت کنند.

سیاست خارجی این کشورها، انعکاس ماهیت دولت به معنای ساخت قدرت، ساختار اقتصادی و سیاست‌های ناشی از آن و ماهیت نیروهای اجتماعی و نوع رابطه آن‌ها با قدرت

مستقر در یک فضای متعامل است؛ بنابراین با تمرکز بر فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی این کشورها، می‌توان دریافت که چگونه منافع طبقه مسلط و حاکم دقیقاً به سیاست خارجی آن‌ها تبدیل می‌شود.

در این چارچوب، نیروهایی که دولت را پیکربندی می‌نمایند، متأثر از الزامات ساختار تولید نفت‌محور و منافع خود به تنظیم و هدایت سیاست خارجی می‌پردازند. دولت نیز متأثر از جایگاه کانونی خود، نیازهایی دارد که با تنظیم کنش‌های خود از جمله کنش سیاست خارجی در صدد رفع آن‌ها برمی‌آید. در این میان، نقطه اشتراک الزامات ساختار تولید، منافع نیروهای مسلط و نیازهای دولت، تداوم دسترسی به درآمدهای نفتی است. به‌طور کلی درآمدهای نفتی اغلب برای تحوّل اقتصادی و اجتماعی و همچنین به‌منظور حفظ وضع موجود در روابط قدرت داخلی استفاده می‌شوند؛ بنابراین نفت در شکل تقویت مواضع و عملکرد ساختار سیاسی در قبال ساختار اجتماعی و هدایت هدف‌مند آن در راستای اهداف ساختار سیاسی عمل کرده و به تضعیف هرچه بیشتر ساختارهای اجتماعی انجامیده است.

جایگاه انحصاری طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط در این جوامع، فرصت‌هایی را به‌وجود می‌آورد که ضامن همکاری آن‌ها با یکدیگر به‌عنوان ائتلاف مسلط است؛ همچنین این نیروها در این راستا نهادهایی را به‌وجود می‌آورند تا بتوانند از راه آن‌ها به بازتوزیع منابع بپردازند (نورث و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۲). غالباً این نیروها در فرایند سیاست خارجی در پی اتخاذ تصمیماتی هستند که با بازتولید روابط قدرت موجود موقعیت آن‌ها را تثبیت نماید. بر همین اساس سیاست خارجی این جوامع ضمن اتخاذ استراتژی تنش‌زدایی، متکی به نفت، امنیت‌محور، دشمن‌محور، غیر توسعه‌گرا، ایدئولوژیک، واردات‌محور و غیر تولیدی هستند؛ البته بایستی اشاره کنیم که این کشورها از الگوهای همانندی پیروی نمی‌کنند و تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند که به ماهیت ایدئولوژیک آن دولت، نژاد و قومیت، همگامی یا تضاد با جامعه جهانی و... بستگی دارد؛ ولی در این بخش تلاش شده است تا بر نیروها و عناصر تأثیرگذار در این کشورها تمرکز نماییم.

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۳۱

رفتار سیاست خارجی در این کشورها در بخشی متأثر از ساختارهای پیشینی و تاریخی در این جوامع است. در همین چارچوب این رفتارها در راستای بازتولید اقتدار رسمی و تمامیت‌خواهی دولت و بی‌توجهی به گروه‌ها و نیروهای غیر دولتی قرار دارد که به‌صورت تاریخی در این جوامع وجود داشته است. اغلب در این کشورها بخش خصوصی تاندازه‌ای قدرت ندارد که بخواهد به‌دنبال منافع خود خارج از کشور در پی اثرگذاری بر سیاست خارجی باشد. همین مسئله باعث شده تا طبقه حاکم منافع خود را در بیرون از مرزها و به‌ویژه در سمت کشورهای خریدار نفت جستجو کند. انحصار درآمد نفتی در دستان دولت، درجه بالایی از تمرکزگرایی را در این کشورها ایجاد کرده است؛ بنابراین نه‌تنها سیاست خارجی ملک طلق دولت بوده، بلکه بی‌توجه به وسعت سرزمینی به‌شدت مرکزگرا است.

در همین راستا و از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی، سیاست خارجی به‌عنوان ابزار اصلی به‌دست‌آوردن منابعی است که دولت را از داخل بی‌نیاز می‌کند. این منابع در فرایند سیاست خارجی به‌طور عمده دریافت‌کننده‌های خود را تقویت کرده و در قدرت حفظ می‌کنند (Pawelk, 1996: meeting in university). دولت، برای تنظیم روابط قدرت، تقسیم کار و به‌خصوص به‌منظور توزیع منابع و پرداخت هزینه‌های جاری به این درآمد‌ها وابسته است؛ بنابراین سیاست خارجی کشورهای نفتی محل کسب درآمد دولتی است، در خدمت ثبات و گسترش منابع است و همچنین در راستای محافظت از درآمد‌های نفتی قرار دارد. بر این اساس کنش سیاست خارجی در این کشورها در جهت بازتولید قدرت انحصاری دولت قرار دارد.

از مهم‌ترین نهادهای موجود در این کشورها، نهاد بوروکراسی است که همواره در سطوح مختلف اثرگذاری بالایی داشته است. با توجه به قدرت ساختاری که این نهاد دارد، با تأثیر بر رفتار سیاست خارجی در پی بازتولید جایگاه خود و تثبیت و گسترش خود در روابط قدرت هست؛ بنابراین با توجه به بهره‌مندی این نهاد از درآمد‌های نفتی و افزایش توان مصرف و رفاه بالاتر نسبت به بقیه گروه‌های اجتماعی، می‌کوشند تا سیاست خارجی و اهداف آن را در راستای بازتولید موقعیت خود قرار دهند.



آن‌ها براساس درک این نکته که مزیت نسبی این کشورها جهت انباشت ثروت و دستیابی به رفاه و توسعه، فروش نفت و کسب درآمدهای حاصل از آن است، ایجاد روابط مناسب با کشورهای بزرگ و صنعتی را مد نظر خود قرار داده‌اند. در همین راستا، تلاش می‌کنند تا در جهت همگامی با نظم موجود بین‌المللی، ضمن پذیرش موقعیت خود در ساختار جهانی تولید، به بازتولید نظم موجود کمک کرده و موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را در این نظم تثبیت نمایند.

مدیران این نهادها که اغلب غیر مولد و غیر ضروری هستند، در صورت کاهش فروش نفت، تسریع روند صنعتی‌شدن و افزایش قدرت بورژوازی، بخش زیادی از درآمد و موقعیت خود را از دست خواهند داد؛ بنابراین با هدایت دستگاه سیاست خارجی در فرایند بوروکراتیک به سمت استمرار فروش نفت و تکیه بر درآمدهای آن، همچنین با ایجاد مشکلات بوروکراتیک و ایجاد موانع در مسیر تولید و تجارت سعی در تثبیت ساختار موجود دارند. مدیران بوروکراسی از راه ایده‌ها و نهادها، کارکرد خود را در سیستم ضروری جلوه می‌دهند و عدم حضور خود را سرآغاز مشکلات متعددی می‌دانند؛ البته این حضور هیچ‌گاه براساس نیاز واقعی سازمان‌دهی نمی‌شود، بلکه ایجاد تعمدی فقدان به‌مثابه کارکردی از این نظام اقتصادی، هنر این طبقه مسلط است (پالان، ۱۳۸۶: ۳۴۲). این مدیران که در صدد بازتولید روابط اجتماعی تولید هستند، در فضای بین‌المللی در راستای بازتولید این نظام حرکت می‌کنند. دولت نیز به‌منظور جذب حمایت گروه‌های حامی و مدیران نهادهای بوروکراتیک نیاز به منابع مالی دارد که فروش نفت خام می‌تواند این درآمدها را تضمین نماید؛ بنابراین مدیران دولتی با تنظیم کنش سیاست خارجی، منافع خود را تبدیل به اصول سیاست خارجی می‌کنند.

سیاست خارجی مجموعه‌ای از عناصری دارد که می‌تواند به‌وسیله آن‌ها به ایجاد محیط لازم به‌منظور توسعه کشور اقدام نماید. در همین چارچوب هنگامی که با حوزه اقتصادی سیاست خارجی سر و کار داریم، می‌توان سه خط رفتاری را مشخص کرد که به‌طور مستقیم بر استراتژی توسعه کشور تأثیر بگذارند: ارتقاء تجارت، سیاست سرمایه‌گذاری و

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (بهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۳۳

مذاکرات اقتصادی، مالی و تجاری (Spohr & Dasilva, 2017: 158)؛ ولی سیاست خارجی در این کشورها، نه تنها در مسیر توسعه گام بر نمی‌دارد، بلکه غیر توسعه‌گرا یا حتی ضد توسعه است.

به نظر می‌رسد صرف نظر از مسائل فنی، دولت‌ها و نیروهای اجتماعی مسلط در جوامع نفت‌محور تمایلی به عبور از فاز واردات صنایع سنگین به توسعه صادرات ندارند. اگرچه حتی در توسعه صنایع سنگین نیز دستگاه سیاست خارجی تنها در پی توسعه صنایعی است که در انحصار دولت باقی می‌ماند و بخش خصوصی توان ورود و رقابت در این عرصه را ندارد. این مسئله از چند بُعد بر نیروهای داخلی مؤثر است. با واردات صنایع سنگین، وابستگی نیروی شاغل به دولت همچنان پابرجا می‌ماند. بخش خصوصی و نیروهای مستقل در جامعه نیز که توان رقابت در حوزه‌های کلان و صنایع سنگین را ندارند، امکان ورود به فاز توسعه صادرات و گسترش کسب و کارهای محلی و کوچک را برای انباشت ثروت نخواهند داشت؛ بنابراین به دلیل عدم توان اقتصادی و همچنین عدم شکل‌گیری تشکل‌های صنفی قدرتمند، توان ورود به عرصه مناسبات و معادلات سیاسی را نیز نخواهند داشت؛ از سوی دیگر، انگیزه اصلی واردات و توسعه تکنولوژی در این جوامع، کنترل فرایند تولید است.

صنعتی شدن برای این دولت‌ها نمایی دیگر از فرایند بوروکراتیک‌کردن است. با وجود نیروی کار فراوان در این جوامع، این دولت‌ها ترجیح می‌دهند تا در راستای مناسبات خود با قدرت‌های صنعتی، برخلاف منافع ملی و روند توسعه، در جهت این استراتژی حرکت کنند؛ همچنین این استراتژی با سیاست خارجی ملی‌گرای رفاهی همراه است. این دولت‌ها با این کار در پی ترویج و گسترش مصرف‌گرایی در جامعه به بهانه رفاه‌گرایی و بازتولید روابط اجتماعی موجود هستند؛ بنابراین سیاست خارجی این کشورها به‌طور عمده به‌جای صادرات‌محور بودن، واردات‌محور و مصرفی است.

یکی از نیروهای اجتماعی موجود در این جوامع که با این استراتژی همراهی می‌کند، نیروی بازار در این جوامع است که متشکل از نیروهای سنتی و جدید است. با توجه به

پیشینه تاریخی دولت در این جوامع و عدم شکل‌گیری بورژوازی و همچنین عدم صنعتی‌شدن، به‌واسطه وجود روابط فردی و گروهی، این نیروها از موقعیت مناسبی در روابط قدرت در این جوامع برخوردارند. این بخش از نیروهای اجتماعی اغلب به تجارت و به‌طور عمده به صادرات نفت و واردات کالاهای لوکس و مصرفی برای جامعه به‌ویژه برای مصرف طبقه متوسط جدید شهری مشغول هستند.

اگرچه بسیاری از کالاهایی که با این تجار وارد می‌شوند، با سرمایه‌گذاری مناسب قابلیت تولید در داخل این جوامع را دارند، ولی با توجه به امکان از دست‌رفتن موقعیت این نیروها انجام نمی‌شود. این مورد با دو مسئله در ساختار این جوامع مرتبط است: یکی اینکه عدم واردات و تولید این محصولات در داخل، فرایند تقسیم کار و تسلط بر نیروی کار را از میان می‌برد؛ دوم اینکه به‌لحاظ تبلیغاتی، این محصولات در راستای رفاه طبقه متوسط شهری و نظام بوروکراتیک وارد می‌شود و می‌تواند در ایجاد رضایت عمومی نقش عمده‌ای را ایفا نماید.

یکی از نهادها و ساختارهای نوظهور در این جوامع، نهادهای نظامی و امنیتی هستند که نقش مهمی را در ثبات قدرت برعهده دارند حضور دائمی این نیروها در روابط قدرت، نیاز به پذیرش افکار عمومی دارد؛ از سوی دیگر با توجه به اینکه هزینه‌های این نهاد از محل فروش نفت و درآمدهای آن ایجاد می‌شود، این نیروها همواره می‌کوشند تا با تأثیرگذاری بر سیاست‌های کلان و همچنین بر سیاست خارجی، موقعیت خود را تثبیت نمایند؛ بنابراین وجود دشمنان همیشگی، نیاز مبرم به نیروهای نظامی را توجیه می‌نماید؛ از سوی دیگر، در بسیاری از مواقع در این کشورها با ایجاد یک دشمن خارجی و استفاده از سیاست خارجی تدافعی، بر شکاف‌های داخلی سرپوش گذاشته می‌شود و به بهانه ایجاد امنیت و با استفاده از نیروهای نظامی و امنیتی وفادار به دولت، مخالفان دولت و روابط قدرت موجود را سرکوب می‌کنند. با توجه به اینکه هزینه این نیروها از منابع درآمدی فروش نفت حاصل می‌شود، این نیروها با امنیتی‌کردن بیشتر مسائل، دولت را از هرگونه سیاست خارجی که ثبات موجود را برهم بزند برحذر می‌دارند.

جهت‌گیری‌های سیاست خارجی در این کشورها به موازات فراز و فرود قیمت نفت تغییر می‌کند، اما به‌طور عمده این دولت‌ها از رویکرد تنش‌زدایی در سیاست خارجی خود استفاده می‌کنند؛ زیرا منافع آن‌ها در گرو روابط صلح‌آمیز و دوستانه با دیگر کشورها و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ است. با بهره‌گیری از این جهت‌گیری و با توجه به غیر تولیدی بودن نظام اقتصادی و نیاز مبرم سیستم به این منابع، درآمدهای دولت کاهش نمی‌یابد. بر همین اساس برخلاف سیاست داخلی، در سیاست خارجی اهل گفتگو، تساهل و مدارا هستند. اگرچه در این میان برخی مواقع در برخی از این کشورها شاهد بروز سیاست خارجی واگرایانه و تهاجمی نیز بوده‌ایم، اما به‌طور کلی و با توجه به نیاز دائمی دولت به این درآمدها جهت سیاست هزینه و خریدن رضایت عمومی در جامعه، تداوم این درآمدها برای این دولت‌ها بسیار حیاتی است.

موقعیت این کشورها در نظم جهانی و همراهی آن‌ها با دستور کار جهانی نیز، از جمله مسائل مهمی است که به سیاست خارجی این کشورها شکل می‌دهد. در دستور نظم جهانی، همه کشورها در راستای نظام بین‌المللی تولید، جایگاه و موقعیت خاص خود را دارند. بر همین اساس، در چارچوب این نظم، این کشورها نیز موقعیت تأمین‌کننده مواد اولیه و به‌خصوص تأمین انرژی را برعهده دارند؛ همچنین این کشورها مصرف‌کننده تولیدات صنعتی و مصرفی کشورهای بزرگ و صنعتی هستند؛ بنابراین از یک سو با توجه به نیاز این دولت‌ها به درآمدهای نفتی، این کشورها ناچار از همراهی با نظم مسلط جهانی هستند، از دیگر سو از طرف نظام بین‌المللی و هژمونی جهانی، در برابر هر نوع حرکتی که در این کشورها منجر به تغییر موقعیت آن‌ها در این نظم شود، مقاومت می‌شود.

اگرچه در ظاهر و در راستای اجرای برخی سیاست‌های جهانی (مانند اجماع واشنگتن)، سیاست‌های خصوصی‌سازی، تعدیل ساختاری و آزادسازی قیمت‌ها در سیاست‌های این کشورها گنجانده می‌شود، اما به‌طور کلی و به‌عنوان پیامد نهایی، این کشورها همچنان تک‌محصولی و تولیدکننده عمده نفت باقی می‌مانند و صادرات غیر نفتی در این کشورها رشد چشم‌گیری نکرده است.



شکل ۴.

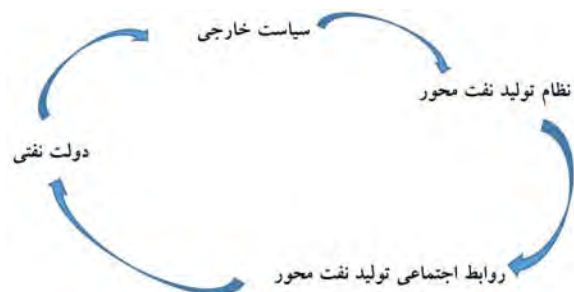
### نتیجه‌گیری

در نوشتار پیش رو تلاش شد تا از رهگذر بررسی رابطه میان نظام اقتصادی نفت‌محور و سیاست خارجی بر مبنای نظرات رابرت کاکس، نقش و تأثیر ساختار اقتصادی نفت‌محور در شکل‌دهی به سیاست خارجی بررسی شود. در این راستا با طرح نظریه کاکس ابتدا به بررسی تأثیر ساختار تولید نفت‌محور بر ایجاد روابط اجتماعی تولید و نیز بر پیکربندی دولت پرداخته شد؛ سپس کنش سیاست خارجی به‌عنوان محصول ساختار تولید و همچنین به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین کنش‌های دولت در راستای بازتولید ساختار تولید تبیین شد. اکنون می‌توان در پاسخ به سؤال کلیدی نوشتار مبنی بر چگونگی تأثیر ساختار تولید نفت‌محور بر سیاست خارجی، گفت که نظام اقتصادی نفت‌محور با تأثیر بر روابط اجتماعی تولید و پیکربندی دولت، کنش سیاست خارجی را در راستای بازتولید ساختار تولید و دولت تنظیم می‌کند. به عبارت دیگر سیاست خارجی در امتداد نظام اقتصادی نفت‌محور قرار دارد و این منافع طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط است که در رفتارهای سیاست خارجی عینیت می‌یابند.

در این چارچوب، ساختار تولید در جوامع نفت‌محور متأثر از ساختارهای پیشینی و زمینه تاریخی، منجر به روابط اجتماعی تولید غیر تولیدی و وابسته به نفت شد که حاصل

آن، ایجاد روابط سلطه - تحت سلطه بود که از دل آن طبقات وابسته به دولت بیرون آمد. این طبقات و نیروهای اجتماعی، نوع خاصی از دولت را در این جوامع پیکربندی کردند که در تداوم دولت‌های پیشین استبدادی قرار داشت. این دولت جدید اقتدارگرا که خود منشعب از نظام تولیدی و روابط اجتماعی تولید نفت‌محور است، کنش‌های متعددی را جهت بازتولید نظام تولید و روابط اجتماعی تولید انجام می‌دهد. در این میان کنش سیاست خارجی شاید از مهم‌ترین این کنش‌ها در جهت بازتولید ساختار تولید و موقعیت طبقات و نیروهای اجتماعی مسلط است، زیرا روابط این نیروها با نظم جهانی و نیروهای اجتماعی تولید بین‌المللی به وسیله سیاست خارجی است که هماهنگ می‌شود.

به‌باور نویسندگان رفتار سیاست خارجی در این کشورها براساس منافع و تمایلات طبقات و نیروهایی شکل می‌گیرد که به تولید و بازتولید دولت می‌پردازند؛ بنابراین نیروهای اجتماعی مسلط می‌کوشند تا با گسترش نفوذ خود بر دستگاه دیپلماسی در راستای منافع و تمایلات خود گام بردارند. با توجه به اینکه طبقات و نیروهای اجتماعی مستقل و خودجوشی که ذاتاً مستقل، اقتصادی و از بطن جامعه باشند، در این جوامع شکل نگرفته؛ بنابراین تأثیری نیز بر سیاست خارجی ندارند. در عوض این نیروهای اجتماعی وابسته به دولت هستند که خواسته‌های خود را به‌عنوان نیازهای کلیت جامعه به سیاست خارجی تحمیل می‌کنند. در همین چارچوب، گروه حاکم و طبقات مسلط در این کشورها تلاش می‌کنند تا در تعریف سیاست‌گذاری‌های کلان سیاست خارجی به‌گونه‌ای عمل کنند تا به تثبیت موقعیت آن‌ها منتهی شود. این نیروها می‌کوشند تا با تأثیر بر کنش سیاست خارجی به بازتولید ساختار تولید و دولت پردازند؛ بنابراین با اثرگذاری و هدایت همه رفتارهای سیاست خارجی از جمله جهت‌گیری کلی سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی، توسعه، روابط تجاری و فناورانه، جنگ و صلح و به‌طور کلی همه حوزه‌ها و سطوح، در جهت منافع گروهی گام برمی‌دارند. بر همین اساس، به‌نظر می‌رسد کنش سیاست خارجی در این کشورها در ادامه روابط اجتماعی تولید و در راستای بازتولید انحصار بهره‌مندی از نفت قرار دارد.



شکل ۵

## منابع

- اسلیتر، دان؛ تونکیس، فرن (۱۳۸۶)، *جامعه بازار: بازاری و نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- برچیل، اسکات؛ دیویتاک، ریچارد (۱۳۹۳)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح... طالبی آرائی، تهران: نشر میزان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۸)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- پالان، رونن (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی جهانی: نظریه‌های معاصر*، ترجمه حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران: نشر مهاجر.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۱)، «اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۶ (۴)، ۱۰۵۱-۱۰۸۲.
- زرین‌کوب، روزبه و پاشازانوس، حمیدرضا (۱۳۹۰)، «نظام سیاسی ساسانی (۳۲۵-۵۷۹ م) و نظریه پاتریمونیا - بوروکراتیک ماکس وبر»، *پژوهش‌های تاریخی*، دوره جدید، ۳ (۳)، ۹۹-۱۱۲.
- سلطانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «نفت و فرایند دولت ملت‌سازی»، *فصلنامه سیاست*، ۴۲ (۲)، ۹۵-۱۱۲.
- شرابی، هشام (۱۳۹۵)، *پدرسالاری جدید*، ترجمه احمد موثقی، تهران: کویر.
- شریف‌زادگان، محمدحسین و قانونی، حسین (۱۳۹۶)، «تحلیل و مفهوم‌سازی نظری تأثیرات دولت رانتی بر عاملیت و ساختار جامعه و اقتصاد شهری در ایران»، *اقتصاد شهری*، ۲ (۱)، توالی ۲.
- شکرچی، احمد (۱۳۹۲)، «نسل‌های سه‌گانه نظریه دولت‌های رانتی»، *نشست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، اردیبهشت.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۴)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دولت‌های نفت‌محور (با تأکید بر ...) (پهروز اسعدی و حسین پوراحمدی) ۳۹ کارل، تریلین (۱۳۸۸)، *معمای فراوانی: رونق نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: نشر نی.

مارکس، کارل (۱۳۸۸)، *صورت‌بندهای اقتصادی پیشاسرمایه‌داری*، ترجمه خسرو پارسا، تهران: نشر دیگر.

ماهرویان، هوشنگ (۱۳۸۱)، «شیوه تولید آسیایی»، *فرهنگ توسعه*، (۴۶)، ۱۸-۲۴.

مطلبی مسعود و ملک‌پور حمید (۱۳۹۸)، «اقتصاد رانتیری، دولت و طبقه متوسط فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سپهر سیاست*، ۶ (۲۲)، ۲۳-۵۳.

موتقی، احمد (۱۳۸۵)، «اقتصاد سیاسی ایران در دوره ج.ا»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، (۷۱)، ۳۱۱-۳۵۴.

نورث، داگلاس (۱۳۸۵)، «چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری»، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ۱ (۳)، ۹۲-۱۵۱.

نورث، داگلاس، جان ژوزف والیس، استیون بی. وب و باری آر. وینگاست (۱۳۹۴)، *سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*، ترجمه میردامادی، محسن و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.

وبر، ماکس (۱۳۶۷)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدراقی، تهران: نشر مرکز.

## References

- Basedau, M. & Lacher, W. (2006), *A Paradox of Plenty? Rent Distribution and Political Stability in Oil States*, GIGA Working Papers, (21), April.
- Bashirieh, H. (2009), *Barriers to Political Development in Iran*, Tehran: Gam No Publications (In Persian).
- Benli, Altunışık, M. (2014), "Rentier State Theory and the Arab Uprisings: An Appraisal", *Uluslararası İlişkiler*, 11 (42), 75-91.
- Bisley, N. (2004), *The end of the Cold War and the causes of Soviet collapse*, Palgrave mcmlan.
- Budd, A. (2017), *Class, States and International Relations: A critical appraisal of Robert Cox and neo-Gramscian theory*, Routledge.
- Burchill, S. & Devetak, R. (2014), *Theories of International Relations*, translated by Homeira Moshirzadeh and Roholah Talebi Arani, Tehran: Mizan Publishing (In Persian).
- Chaudhry, K. A. (2011), "Economic Liberalization and the Lineages of the Rentier State", *Comparative Politics*, 27 (1), 1-25.
- Cox, Robert W. (1986), "Social forces, State and World Order: Beyond International Relation Theory", In: *Neorealism and its Critics*, New York: Columbia University Press, 204-254.
- Cox, R. W. (1987), *Production, Power and World Order: Social Forces in the Making of History*, New York: Columbia University Press.
- Hertog, S. (2007), "Shaping the Saudi State: Human Agency's Shifting Role in Rentier- State Formation", *Middle East Study*, (39), 539-563.
- Karl, T. L. (2009), *The Paradox of Plenty: Oil booms and Petro-States*, translated by Jafar Khairkahan, Tehran: Ney Publishing (In Persian).
- Katouzian, H. (2020), "The significance of Economic History and the Fundamental Features of the Economic History of Iran", *International Journal of Economics and Politics*, 1 (2), 27-54.



- Katozian, H. (1995), *Iran's Political Economy from Constitutionalism to the End of the Pahlavi Dynasty*, translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publishing (In Persian).
- Leysens, A. (2008), *The Critical Theory of Robert W. Cox Fugitive or Guru?*, PALGRAVE MACMILLAN.
- Mahroyan, H. (2002), "Mood of Asian Production", *Development Culture*, (46), 18-24 (In Persian).
- Marx, K. (2009), *Pre-capitalist socio-economic formations: a collection*, translated by Khosrow Parsa, Tehran: Dighar publication (In Persian).
- Mitchell, J. S. & Gengler, J. J. (2019), "What Money Can't Buy: Wealth, Inequality, and Economic Satisfaction in the Rentier State", *Political Research Quarterly*, 72 (1), 75-89.
- Motalebi Masoud and Hamid Malekpour, (2019), "Rentier Economy, Government and Cultural Middle Class in the Islamic Republic of Iran", *Sepehr Siyasat Quarterly*, 6 (22), 23-53 (In Persian).
- Movasaghi, A. (2006), "Political Economy of Iran in the Islamic Republic", *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, (71), 311-354 (In Persian).
- North, Douglass (2006), "A Conceptual Framework for the Interpretation of Written Human History", *The Political Economy of the Comprehensive Evolution*, 1 (3), 92-151 (In Persian).
- North, D., Wallis, J. J., Steven, Web, B. & Wingast, B. R. (2015), *Politics, Economy and Development Issues in the Shadow of Violence*, translated by Mirdamadi, Mohsen and Mohammad Hossein Naeimipour, Rozaneh Publications (In Persian).
- Palan, R. (2007), *Global Political Economy: Contemporary Theories*, translated by Hossein Pourahmadi and Ayub Karimi, Tehran: Mohajer Publishing (In Persian).
- Pawelk, P. (1996), *The Political Economy of foreign policies in the Middle East*, Meeting in University of Tübingen (FRG).
- Pourahmadi, H. (2002), "Political Economy of Government and World System Interaction in Foreign Policy Formulation", *Foreign Policy Quarterly*, 16 (4), 1051-1082 (In Persian).
- Sharabi, H. (2016), *New Patriarchy*, translated by Ahmad Movassaghi, Tehran: Kavir Publications (In Persian).
- Sharifzadegan, M. H. & Qanuni, H. (2017), "Analysis and theoretical conceptualization of the effects of rentier state on the agency and structure of society and urban economy in Iran", *Urban Economics*, Vol. 2, N. 1, Sequence 2 (In Persian).
- Shekarchi, A. (2013), "Triple Generations of Rentier State Theory", *Meeting of the Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University*, May (In Persian).
- Slater, D. & Tokiss, F. (2007), *Market Society: Market and Modern Social Theory*, translated by Hossein Ghazian, Tehran: Ney Publishing (In Persian).
- Soltani, A. (2012), "Oil and the process of nation-state building", *Politics Quarterly*, 42 (2), 95-112 (In Persian).
- Spohr, A. P. & André Luiz Reis da Silva (2017), "Foreign Policy's Role in Promoting Development: The Brazilian and Turkish Cases", *Contexto Internacional*, 39 (1), 157-178
- Verkoren, W. & Kamphuis, B. (2013), "State Building in a Rentier State: How Development Policies Fail to Promote Democracy in Afghanistan", *International Institute of Social Studies, Development and Change*, 44 (3), 501-526
- Weber, M. (1988), *Basic Concepts of Sociology*, translated by Ahmad Sadrati, Tehran: Markaz Publishing (In Persian).
- Witfogel, Karl, A. (1957), *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*, new Haven & London: Yale University Press.
- Zafirovski, M. (2002), "The Social Construction of Production: an Application of Economic Sociology", *Management*, 5 (2), 147-174.
- Zarrinkoob, R. & Pashazanos, H. (2011), "Sassanid Political System (325-579 AD) and Max Weber's Patrimonial-Bureaucratic Theory", *Historical Research*, New Volume (3), 112-99 (In Persian).